

تجربه ایرانی رشته‌های میان‌رشته‌ای: سه دهه بومی‌سازی دانش سیاست

غلامرضا خواجه‌سروی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۰۹/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۲/۱۵

چکیده

سابقه تاریخی پرداختن به ابعاد نظری سیاست در ایران به پیش از اسلام بازمی‌گردد؛ اما سیاست به عنوان یک علم وارداتی در دوره قاجار در ایران شناخته شد. این دانش با تاریخ مواجهه گستره تفکر ایرانی با تجدد هم‌داستان بوده است. از اینرو محتوا، روش و سؤالات این دانش نیز متناسب با ضرورت‌های تاریخی و عینی محل تولد و توسعه آن یعنی مغرب‌زمین، در ایران مطرح شد. وقوع انقلاب اسلامی ایران موجب شد تا انقلابی نیز در ساحت تفکر سیاسی ایران رخ دهد. این انقلاب با تزریق اصول ارزشی اسلامی به کلیه ساحت‌های زندگی ایرانیان، موجب شد تا بومی‌سازی دانش و دانشگاه به یکی از ضرورت‌های مهم تبدیل شود. در سه دهه‌ای که از انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد، بومی‌سازی علم سیاست در ایران با مکتوبات و تولیدات نظری مختلف پیگیری شد. در این میان برخی از دانشگاه‌ها مانند دانشگاه امام‌صادق (ع) و دانشگاه باقرالعلوم (ع) پیشرو بودند. این دانشگاه‌ها با تعریف رشته‌های میان‌رشته‌ای، موجب شدند تا علم سیاست با مؤلفه‌های بومی دینی مورد بازتقریر قرار گیرند. این تجربه‌ها می‌توانند نمونه‌های کاربردی مناسبی برای بومی‌سازی و اسلامی‌سازی دانشگاه و دانش در کشور محسوب شوند.

واژگان کلیدی: دانشگاه امام‌صادق (ع)، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، بومی‌سازی، میان‌رشته‌ای،

ارزش و دانش، دانش سیاست.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به سال ۱۳۵۷ تغییر نوع نظام سیاسی ایران را از سلطنتی به جمهوری اسلامی در پی داشت. بنیان نظری نظام جمهوری اسلامی که بر مفهوم امامت تکیه دارد برای عملیاتی شدن در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، از یکسو نیازمند ایده‌ها و نظریات اکتشافی بود که باید از متون اصیل اسلامی استخراج می‌گردید و از سوی دیگر ساماندهی و به روزرسانی ادبیات و نظریات موجود اسلامی نیازی ضروری بود که باید توسط متخصصان امر صورت می‌گرفت. علاوه بر آن می‌بایست متناسب با احتیاجات، مقتضیات و نیازهای نظام سیاسی جدید، علوم موجود مورد بازنگری قرار می‌گرفت. در این مسیر مطالعه میان‌رشته‌ای به‌مثابه یک روش و نیز یک حوزه نظری توسط دانشگاه‌ها و سیاست‌گذاران فرهنگی کشور برگزیده شد تا راه دراز بومی‌سازی دانش در ایران دنبال شود. در میان رشته‌های مختلف علوم انسانی که مورد توجه ویژه قرار داشتند، علوم سیاسی به‌لحاظ اهمیت ویژه‌ای که داشت از همان ابتدا مورد واکاوی‌های بیشتری قرار گرفت. با توجه به اینکه دانش سیاست در کلیت خود دانشی غرب‌بنیاد و وارداتی و سکولار است و معارف اسلامی خدابنیاد، بومی و اخروی دنیوی‌محور، سؤال مهمی که پس از گذشت نزدیک به ۲۷ سال همچنان در صدر پرسش‌های اندیشه سیاسی ایران قرار دارد این است که چه الگوی عملی یا نظری را می‌توان برای اسلامی‌کردن این رشته ارائه کرد؟ در این نوشتار سعی ما بر آن است تا برای این پرسش پاسخ مناسبی ارائه دهیم.



۱. چرخش‌های مفهومی «دانش سیاست» در ایران پیش از پیروزی انقلاب اسلامی

علم سیاست در ایران تا پیش از انقلاب دو دوره مجزا را تجربه کرده است. سیاست به‌عنوان یک دانش جدی با آغاز نهضت ترجمه از یونان به عاریت گرفته شد. در این دوره فلاسفه اسلامی با مراجعه به آثار/فلاطون،/ارسطو و دیگر اندیشمندان یونان باستان، این حوزه فکری را به‌عنوان یک دانش مدون تعریف کردند. در ادامه متناسب با اصول نظام فکری اسلام این دانش بازسازی شد و توانست تجربه موفق‌تری در بومی‌کردن و توسعه این دانش تجربه کند. اما با ورود به قرون میانه تمدن اسلامی این روند ادامه نیافت و به تدریج سیاست تنها به‌عنوان یک دانش عملی در قالب سیاست‌نامه‌ها و بیشتر حاوی برخی توصیه‌های هنجاری یا عملی شکل گرفت. دوره دوم رشد علم سیاست، به آشنایی ایرانیان با مظاهر مدرن تمدن غرب بازمی‌گردد. در

این دوره در کنار ورود توپ، ریسندگی، ماشین چاپ و... علوم اجتماعی نیز وارد می‌شدند. همانگونه که تجهیزات مدرن غربی با ورود خود، فرهنگ غربی را به ایران می‌آوردند، ورود علوم غربی نیز به تسلط ایدئولوژی غربی‌گرایی انجامید. این مسئله موجب شد تا دوره‌ای از تسلط غرب‌زدگی بر تولید دانش در ایران آغاز شود که با انقلاب اسلامی ایران این روند نیز متوقف شد.

۱.۱. سیاست به‌مثابه حکمت عملی تا پیش از عصر تجدد

واژه سیاست (politics) از کلمه یونانی پولیس (polis) به معنی شهر گرفته شده است. از نظر ارسطو، شهر موضوع علم سیاست بود. لیتره می‌گوید: «سیاست، علم حکومت بر کشور است». دوورژه می‌گوید: «سیاست، علم قدرت است که توسط دولت به‌کار می‌رود تا نظم اجتماعی را تأمین کند»؛ «سیاست، علمی است که به ما می‌آموزد چه کسی می‌برد، چه می‌برد، کجا می‌برد، چگونه می‌برد و چرا می‌برد؟»؛ «سیاست، مطالعه دولت است»؛ «سیاست، مطالعه اعمال قدرت و نفوذ [است] که به‌شکل وسیع در جوامع انسانی جریان دارد» و «سیاست، بررسی کارکردهای حکومت یا دولت و مدیریت امور همگانی و احزاب سیاسی است». (اسکندری، ۱۳۸۰: ۸۵) با چنین نگرش و کارویژه‌هایی، علم سیاست به‌عنوان دانشی مستقل در غرب، به‌مثابه دانشی برای اداره امور شهر پدید آمد.

اما در ادبیات فکری ایرانی اسلامی، سیاست در دوره شکوفایی علمی این حوزه تمدنی و آغاز نهضت ترجمه به‌عنوان یک دانش وارد ادبیات فکری شد. فارابی فیلسوف بزرگ ایرانی که معلم ثانی نام گرفت این ادبیات را از فیلسوفان یونانی به عاریت گرفت و آن را متناسب با ویژگی‌های تاریخی و اجتماعی ایرانی اسلامی بازسازی کرد. او به صراحت واژه «سیاست» را در دو قلمرو علم مدنی و حکمت عملی طرح کرده است. علم مدنی، دانشی است که درباره افعال و رفتار ارادی انسان و اهدافی که این افعال و رفتار برای رسیدن به آنها انجام می‌شود، بحث می‌کند. علم مدنی بر دو بخش است: بخشی از آن به مباحث نظری یعنی سعادت‌شناختی جامعه و شناسایی فضایل از رذایل و تمییز سنن ممدوح از مذموم، و بخش دوم به‌مسائل کارکردی و اجرایی دولت مربوط است؛ یعنی راه‌حلی برای ایجاد زمینه‌های مساعد اجرای سعادت، چگونگی رواج عادت‌ها و سنت‌های نیکو، همچنین جلوگیری از تغییر مسیر جامعه از سعادت حقیقی به سعادت‌پنداری و فاسد نشدن جامعه. (نوری، ۱۳۸۰: ۲۲۷)

ابوعلی سینا (۴۲۸ - ۳۷۰ق)، بزرگترین فیلسوف مسلمان مشایی در کتاب *اقسام العلوم*



العقلیه به تبیین مفهوم سیاست پرداخته است. از نظر وی سیاست مدن، یافتن چگونگی مشارکت مردم و نحوه تعاون اجتماعی و دستیابی به مصالح اجتماعی است. سیاست برای انجام صحیح مشارکت و تعاون و اداره بسامان جامعه باید قوانین مطلوب و بی‌خطا را از شریعت اخذ کند و شریعت برای شناسایی راه و روش‌های درست اجرای قوانین باید از دانش سیاست مدنی مدد جوید. (نوری، ۱۳۷۹: ۲۲۹) *خواججه نصیرالدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷ق)*، سیاستمدار، متکلم، فیلسوف و فقیه شیعه، سیاست را اینگونه تعریف می‌کند: «دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسانی بود بر وجهی که مؤدی باشد به نظام احوال معاش و معاد ایشان و مقتضی رسیدن به کمالی که متوجه‌اند به سوی آن». (پژشکی، ۱۳۸۱: ۶۹)

در ادامه این دو فیلسوف عهد شکوفایی ایرانی اسلامی این دانش در کنار دیگر علوم به‌عنوان شاخه‌ای از حکمت عملی تا اواسط قرن هشتم هجری رشد یافت. اما در قرون میانه که توسعه علوم در این حوزه تمدنی با رکود همراه شد، این دانش نیز توسعه چندانی پیدا نکرد. با این همه در عصر رشد علوم مستقل در غرب و ورود تجدد به ایران، این رشته نیز به‌عنوان یک پدیده متجدد وارد کشور شد. از اینرو، محمل اصلی تفکر سیاسی نوین ایران را باید در غرب و مواجهه تاریخی ایرانیان با این پدیده جستجو کرد. در حقیقت سیاست به‌عنوان یک دانش، محصول عصر جدید است و با اقتضائات خاص خود وارد ایران شد و به جریان فکری غالب در محافل آکادمیک ایران تبدیل گشت و این پارادایم غالب تا ظهور انقلاب اسلامی ایران ادامه یافت.

۲.۱. توسعه «علوم سیاسی» مدرن در ایران

تأسیس رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، علیرغم قدمت پدیده‌های سیاسی و بین‌المللی در تاریخ جوامع بشری، از موارث قرن‌های نوزدهم و بیستم است. زمینه تأسیس رشته‌های آموزشی و آکادمیک در قالب علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در جهان به حدود دو‌یست سال پیش برمی‌گردد (۱۷۹۵) که از اروپا و در فرانسه با گرایش حقوقی و در انگلستان با گرایش اقتصادی (۱۸۹۵) در مدرسه اقتصاد لندن و از ۱۹۲۱ در ویلز و در شکل نوین آن از ایالات متحده آمریکا آغاز شد و به تدریج به سایر نقاط جهان گسترش پیدا کرد. در واقع، از قرن بیستم این دو رشته مطالعاتی به‌عنوان شاخه‌هایی از علوم اجتماعی در ردیف تقسیم‌بندی‌های علمی آکادمیک قرار گرفته و مفاهیم، متون و چارچوب‌های خاص خود را تعریف و تعیین نمودند. (مصفا، ۱۳۸۵: ۱) با این همه، علوم سیاسی به‌عنوان یک رشته تخصصی با اوج گرفتن مکتب اثبات‌گرایی رواج یافت.





با عبور از دوره کلاسیک اندیشه سیاسی در ایران و با تولد پدیده ترقی و تجدد در کشور، دانش سیاسی نیز دچار تحولات جدی شد. در این دوره مکتب‌های نوینی تأسیس شدند که شیوه و محتوای فکری علوم را با بنیادهای غربی ارائه می‌نمودند. سیاست در مفهوم نوین خود به‌عنوان یک دانش با تأسیس مدرسه علوم سیاسی در دوره قاجار در ایران معرفی شد که با دوران سلطنت مظفرالدین شاه در ایران همزمان بود. در سال ۱۲۷۷ ش میرزا نصرالله خان نائینی که به مقام وزیر خارجه ایران منصوب شده بود، تصمیم گرفت به‌علت مشکلات و مسائل عدیده‌ای که در روابط خارجی ایران به‌دلیل کمبود افراد متخصص در زمینه سیاست خارجی به‌وجود آمده بود، تعدادی دیپلمات آگاه به اوضاع و احوال جهان و مطلع از وضعیت داخلی کشور تربیت کند تا شاید بدین طریق نابسامانی حاکم بر روابط خارجی ایران را سامان دهد. بنابراین به قصد تربیت مأموران مطلع به امور مالی و حقوق سیاسی و افزایش قابلیت‌های وزارت امور خارجه در برابر بیگانگان، به فکر تأسیس مدرسه‌ای برای تحصیل علم سیاست و تربیت کارمندان درس‌خوانده برای وزارت امور خارجه افتاد. بعد از تهیه مقدمات کار در آذر ۱۲۷۸ مدرسه علوم سیاسی رسماً با ثبت‌نام از ۱۷ متقاضی، کار خود را آغاز نمود. (ازغندی، ۱۳۷۸: ۱۵) این مدرسه تا سال ۱۳۰۶ که منحل شد توانست در طی ۲۸ سال حدود ۲۱۰ دانشجوی تربیت کند. مدرسه علوم سیاسی با ارائه دروس جدید و داشتن باسوادترین و نام‌آورترین استادان و فضایی عصر، توانست جوانان ایرانی را چه در صدر مشروطه و چه در سال‌های بعد، با اصول و مبانی علم حقوق و سیاست و تاریخ سیاسی جهان و ایران آشنا کند و کارنامه مثبتی در حوزه علم و دانش و آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی ارائه دهد.

چندسال بعد از به قدرت رسیدن رضاخان، وی به تشویق افرادی نظیر تدین و تیمورتاش به فکر تأسیس دانشگاه افتاد. تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ ش نقطه عطفی در تاریخ آموزش جدید در ایران محسوب می‌شود. در این سال، به‌موجب «قانون اجازه تأسیس دانشگاه در تهران»، به وزارت معارف اجازه داده شد که در تهران «مؤسسه‌ای به‌نام دانشگاه برای تعلیم درجات عالی و فنون و ادبیات و فلسفه» تأسیس نماید. دانشکده «حقوق و علوم سیاسی» جزء اولین دانشکده‌هایی بود که در این سال کار خود را آغاز نمود. (<http://www.msrt.ir/default.aspx>)

تحولات اجتماعی و آموزش عالی در ایران از سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۴۰ ش و گسترش بخش آموزش عالی، به تدریج نظام آموزش علوم سیاسی را تغییر داد. از سال‌های ۱۳۴۰ ش به بعد تعداد زیادی از مؤسسات آموزش عالی به‌شکل وابسته به مؤسسات دولتی و وزارتخانه‌ها

یا وابسته به بخش خصوصی (البته از طریق افراد ذی نفوذ و وابسته به دستگاه حاکم) اغلب تحت عناوینی مانند آموزشگاه عالی و مؤسسه عالی در کشور تأسیس شدند. علت ظهور و گسترش این مراکز آموزشی، نیازهای دستگاه‌های اجرایی، ضرورت‌های برخاسته از نوسازی و بهره‌گیری از فن‌سالاران جدید در دستگاه اداری بود. ظهور اینگونه مؤسسات که بر پایه سیاست‌های رسمی دولت پهلوی عمل می‌کردند، علوم سیاسی را بیش از پیش به سوی محافظه‌کاری سوق داد و زمینه نقد و بررسی از این رشته گرفته شد. پیامد جدی فعالیت‌های آموزشی این دوره، فاصله گرفتن از دانش و نیازهای بومی و ورود بی‌رویه اندیشه‌ها و مبانی تفکر غربی در ساختار آموزشی بود که نسبت چندان روشنی با تحولات سیاسی و اجتماعی ایران نداشت.

این مسائل کم و بیش باعث می‌شد رشته علوم سیاسی در دوره پهلوی در ایران رشدی مستقل نداشته باشد و نوعی سیاست‌های تجویزی و یکنواخت برای این رشته طراحی گردد. یکنواختی و کلیشه‌ای شدن این رشته از عوامل متعددی از جمله ناامیدی از ایجاد تحول سیاسی از طریق روش‌های مسالمت‌آمیز و انتخاباتی ناشی می‌شد. عدم اعتقاد به اینکه دانشکده علوم سیاسی می‌تواند در تحولات سیاسی جامعه تأثیرگذار باشد، باعث گردید که میل به تحقیق علمی در میان استادان و دانشجویان به اندازه کافی رشد نکند و درس خواندن به امری روزمره تبدیل شود. این وضعیت باعث گردید که بسیاری از کسانی که به رشته علوم سیاسی (استاد و دانشجو) وارد می‌شدند، دانشکده را صرفاً محلی برای پیشرفت سیاسی خود بدانند و نگاه ابرازی به آن داشته باشند. (مصفا، ۱۳۸۵: ۱۸۶)

ساخت حکومت و میزان مشروعیت نظام، نقش تعیین‌کننده‌ای در توسعه فرهنگی جامعه دارد. به عبارت دقیقتر، یکی از مشکلات تدریس و تحصیل علم سیاست در ایران، تا حدی رسمی و حکومتی بودن آن بود. فضای سیاسی بسته و نقدناپذیری که در ۱۰ سال آخر سلطنت رضاشاه و ۲۵ سال آخر سلطنت محمدرضا شاه بر جامعه حاکم بود، مانع از حضور عالمان علم سیاست در صحنه سیاسی و ورود تحلیلگران و سیاست‌پژوهان به عرصه مباحثات سیاست و حکومت می‌شد؛ مگر اینکه در تأیید و توجیه اقدامات نظام سیاسی حاکم می‌بود. از مسائل جالب توجه دیگر اینکه، برنامه آموزشی و محتوای درسی علم سیاست در تئوری و عمل ۲۰ تا ۳۰ سال نسبت به پیشرفتهای پژوهشی و آموزشی جامعه بشری عقب مانده بود؛ بنابراین مطالب و موضوعاتی که تدریس می‌شد حتی به درد زمان تدریس نمی‌خورد، چه رسد برای





دانشجویی که می‌خواست اطلاعات فراگرفته را پس از فارغ‌التحصیل شدن در محیط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه در حال دگرگونی ایران به کار گیرد. به سبب نظارت مستقیم و غیرمستقیم بر مراکز آموزشی از سوی حکومت و به دلیل تأثیر فرهنگ حاکم، فرهنگ سکوت، احتیاط و محافظه‌کاری وحشت‌آمیزی بر تعلیمات و تحقیقات رشته سیاسی حکمفرما بود. (ازغندی، ۱۳۷۸: ۸۰-۷۹)

تمام این مسائل و عوامل دیگر باعث شد که نه تنها رشته علوم سیاسی در کشور بومی نشود، بلکه هیچ‌یک از رشته‌های دیگر علوم انسانی نیز مطابق نیازهای تاریخی، اجتماعی، سیاسی و تمدنی مورد نیاز مردم ایران به رشد و بالندگی نرسند. از اینرو مجالی برای بی‌نیازی کشور از محصولات فکری و تمدنی غرب فراهم نمی‌شد. در نتیجه ما شاهد هرچه عمیقتر شدن استعمار و ریشه دواندن آن در عمق روح و اندیشه‌های قشر روشنفکر و تحصیل‌کرده این کشور هستیم، به طوری که رزم‌آرا، که خود یکی از این تحصیل‌کردگان فرنگ بود، هنگامی که بحث‌های ملی‌شدن صنعت نفت در ایران مطرح شد و اکثر اقشار مردم در حمایت از این امر مهم به‌پا خاسته بودند، علناً در مجلس شورای ملی آن زمان و در مقابل چشم نمایندگان مجلس، اداره حتی یک کارخانه ساده را به وسیله متخصصان ایرانی در حد و اندازه مردم ایران ندانست تا چه رسد به صنعت نفت؛ و به شدت در برابر خواست و آمال مردم ایران ایستادگی و مقاومت کرد.

۳.۱. غرب‌زدگی، ایدئولوژی حاکم بر دانش سیاست تا پیش از انقلاب اسلامی

به اعتقاد نظریه‌پردازان امپریالیسم، منشأ و شکل گسترش نظام سرمایه‌داری در قرن بیستم با سایر سیستم‌های اجتماعی در طول تاریخ متفاوت است و درک این نکته برای فهم ماهیت و ساخت سرمایه‌داری نوین ضروری است. (مگداف و دیگران، ۱۳۷۶: ۹) در قرن بیستم، «استعمار نو» دچار یک دگرگونی بنیادین شد تا بتواند مانند قرون پیش از آن، نیازهای خود را تأمین کند. به منظور ایجاد مازاد اقتصادی مورد نیاز برای توسعه سرمایه‌داری، کشورهای اقماری ضرورت‌های نظام اقتصادی خود را متناسب با نیازهای کشور «متروپل» تنظیم می‌کردند. در این وضعیت اقتصاد کشورهای حاشیه، در واقع بازار مصرف تولیدات نظام سرمایه‌داری، تهیه‌کننده مواد خام اقتصاد کشورهای مرکز و تولیدکننده تولیدات صنعتی خرد مورد نیاز کشورمحور به‌شمار می‌رفت. (مگداف و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۴-۱۰)

این فرایند در نظام تولید دانش نیز صادق بوده است. در ایران پیش از پیروزی انقلاب



اسلامی، نظام تولید دانش با استفاده از تولیدات فکری غرب، کیفیت مولدی ندارد. از سویی تفکر و محصولات فرهنگی تمدنی ایران به عنوان مواد اولیه اندیشه غربی در برخی از رشته‌ها، به عنوان یک ابژه و موضوع شناخت مورد توجه قرار گرفت که نتیجه حاصل از آن شکل‌گیری مطالعات شرق‌شناسانه بود. در این مطالعات، شرق و اندیشه شرقی نه به عنوان منبعی برای تولید دانش، بلکه به عنوان یک پدیده تاریخی و مواد اولیه باستان‌شناسی تحولات نظری انسان‌های ایرانی مورد مطالعه قرار گرفت.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، غرب‌زدگی، روح حاکم بر فضای تفکر و اندیشه‌ورزی بود که در حقیقت بازتولیدکننده استعمار معرفتی محسوب می‌شد. تفوق این نگرش موجب می‌شد که استعمار معرفتی هیچ هزینه‌ای نداشته باشد؛ زیرا نظام آموزشی دانشگاه‌های ایران خودبه‌خود چنین محصولاتی را بازتولید می‌کردند.

به دلیل فضای استبدادی حاکم در دوره پهلوی، به خصوص در محیط‌های دانشگاهی و به‌طور ویژه در رشته علوم سیاسی، امکان بیان ساده‌ترین مسائل سیاسی وجود نداشت و استادان و دانشجویان نمی‌توانستند به زبان علمی به تضارب آراء پردازند. در چنین نظام آموزشی، محصولات دانشکده‌های علوم سیاسی به هیچ روی در جهت تولید سیاست بومی یا تولیدات علمی بومی حرکت نکرد. در همین حال، اگر کسی هم می‌توانست با تکیه بر استعداد و توانایی‌های شخصی خود به بینش و دانش قابل اتکایی از علم سیاست دست یابد، امکان بازتولید و توسعه آن را نداشت.

در این میان طرح مباحثی چون اسلام سیاسی و ولایت فقیه از سوی امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه)، استاد مطهری، شهید بهشتی و... علم سیاست غربی را در برابر انتظارات تازه فضای فکر ایرانیان بی‌پاسخ گذارد. این همه، چالشی را پیش روی علم سیاست در ایران قرار داد که در انقلاب اسلامی ایران به اوج خود رسید و پس از انقلاب نیز ضرورت پی‌افکندن بنیانی تازه برای علم سیاست عملی و نظری را به یک ضرورت بدل کرد.

۲. بومی‌سازی علم سیاست پس از پیروزی انقلاب اسلامی

ظهور انقلاب اسلامی ایران به عنوان انقلابی اجتماعی و فکری در سال ۱۳۵۷ نتیجه یک تحول بزرگ در حوزه نظر و عمل اجتماعی در ایران بود که توسط رهبران این انقلاب رقم خورد. با توجه به اینکه این انقلاب را باید در زمره انقلابات فرهنگی در جهان دسته‌بندی کرد، تحلیل



دگرگونی‌های فرهنگی مقدم و مؤخر بر این انقلاب نیز باید مورد مذاقه جدی قرار گیرد. «جمهوری اسلامی» در حقیقت گونه‌ای تازه از یک نظام سیاسی است که با وقوع انقلاب اسلامی وارد دسته‌بندی‌های نظام‌های سیاسی شد. از اینرو، در ادامه این رخدادها، تازه در سیاست عملی ایران، لزوم تحول دانش سیاست در ایران نیز امری بدیهی بود. در میان تعاریف ارائه‌شده از جمهوری اسلامی تعریف شهید مطهری، به‌عنوان نزدیک‌ترین متفکر از لحاظ نظری و جهان‌بینی به جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، به‌خوبی ویژگی بارز این دانش جدید را نمایان می‌کند. ایشان با ذکر مقدماتی، اساس جمهوری اسلامی را «اسلام» می‌داند. به‌عبارتی باید یک «جمهوری» با ماهیتی اسلامی، راه و روشی اسلامی و هدفی اسلامی دنبال شود. به این ترتیب کنش‌ها و روش‌های این نظام در حوزه سیاست داخلی و خارجی از ارزش‌های اساسی اسلام نشئت می‌گیرد و این ارزش‌ها در قالب و شکل جمهوری عملیاتی می‌شود. به این ترتیب عملیاتی‌سازی این ارزش‌ها نیازمند شناخت ارزش‌های اساسی اسلام در حوزه سیاست و شناخت قالب‌ها و شکل‌های اعمال جمهوری است. (مطهری، ۱۳۶۶: ۱۳۹)

چنین وضعیتی اقتضا می‌کرد که نخبگان، سیاستگذاران و مدیران سیاسی (به تناسب مسئولیت خود)، از اسلام و سیاست، آگاهی نسبی داشته باشند. به این ترتیب، درک تازه‌ای از عمل سیاسی و سیاستمدار در ایران شکل گرفت که مستلزم یک «علم سیاست» نوین بود. در این مسیر سه راهبرد اصلی برای بازسازی دانش سیاست در ایران در پیش گرفته شد؛ اسلامی کردن دانش و دانشگاه، بومی‌سازی دانش سیاست و میان‌رشته‌گی. این سه راهبرد در ادوار مختلف تقویت یافت و اکنون به‌عنوان راهبردهای اصلی برای توسعه «علم سیاست بومی» در ایران اسلامی دنبال می‌شود.

۱،۲. اسلامی‌سازی دانش پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی از چند راه توانست زمینه‌های شکوفایی و تولید علوم مختلف از جمله علوم سیاسی را در ایران فراهم سازد. با سقوط نظام شاهنشاهی در ایران، فضای رعب و اختناق که بر اثر فعالیت‌های پلیسی و امنیتی رژیم، بر جامعه و دانشگاه‌ها حاکم بود و باعث رخوت و رکود اجباری فضای علمی به‌ویژه در گرایش‌های مختلف رشته علوم سیاسی می‌شد، از بین رفت و برای اولین بار بعد از دوران پهلوی فضای باز سیاسی در کشور ایجاد شد. همین امر زمینه رونق رشته علوم سیاسی و دیگر رشته‌های علوم انسانی را فراهم آورد.

از سویی از آنجا که ماهیت انقلاب اسلامی، فرهنگی و اجتماعی بود و امام‌خمينی رحمه‌الله



علیه نیز به مقوله فرهنگ توجه جدی داشت، انقلاب اسلامی ایران نیز در زمره انقلابات فرهنگی جهان دسته‌بندی شد. (خواججه‌سروی، ۱۳۸۷: ۳۹۰) بنابراین پس از پیروزی انقلاب با توجه به اینکه بدنه دانشگاه‌ها هنوز کیفیت وابسته خود را به غرب و هویت غرب‌زده خود حفظ کرده بودند، امام‌خمينی رحمه‌الله علیه راهبرد دانشگاه اسلامی را در قالب تأکیدات تازه‌ای برای اسلامی کردن محیط دانشگاه‌ها و تحول در محیط تفکر علمی آغاز کرد.

حضرت امام در این باره می‌فرماید: «دانشگاه‌های ما دانشگاه‌های وابسته است... دانشگاه‌های استعماری است... اشخاصی هستند که غرب‌زده هستند... جوان‌های ما را غرب‌زده بار می‌آورند. دانشگاه‌های ما دانشگاه‌هایی مفید برای ملت نیستند... دانشگاه‌های ما مبدل شده است به یک میدان جنگ تبلیغاتی... ما که می‌گوییم باید بنیاداً اینها تغییر بکند، می‌خواهیم بگوییم که دانشگاه‌های ما باید در احتیاجاتی که ملت دارد در خدمت ملت باشند نه در خدمت اجانب. بسیاری از استادانی که در دانشگاه‌های ما هستند... جوان‌های ما را تربیت فاسد می‌کنند. ما نمی‌خواهیم بگوییم که علوم دو قسم است که بعضی مناقشه‌کنند... ما می‌خواهیم بگوییم که دانشگاه‌های ما اخلاق اسلامی ندارند، دانشگاه ما تربیت اسلامی ندارد». (امام‌خمينی، ج ۱۲، ۱۳۶۱: ۵۵-۵۲)

به این ترتیب انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های کشور رخ داد. هدف و محور اصلی انقلاب فرهنگی را بیش از هر چیز نوعی تحول و دگرگونی بنیادین و عمیق در علوم انسانی تشکیل می‌داد. چنین توجهی به علوم انسانی، ناشی از دو امر بود: نخست آنکه، اسلام دینی است که برای هدایت انسان و تکامل او فرستاده شده است و برنامه‌ای کامل و جامع برای نیل به آن هدف در اختیار او می‌گذارد. از آنجا که موضوع اصلی علوم انسانی نیز انسان و جامعه انسانی است و با توجه به این نکته که علوم انسانی با موضوعات ایدئولوژیک پیوند دارند، ضروری است که مبانی و مبادی آن با تکیه بر منابع اسلامی در معرض ارزیابی و بررسی مجدد قرار گیرد. دوم آنکه، این علوم می‌توانند روزنه جدیدی برای نفوذ استعمار در کشورهای جهان سوم به‌شمار آیند. روشنفکران و تحصیل‌کردگان علوم انسانی غالباً پس از بازگشت از غرب، بر اثر خودباختگی یا به‌عبارت دیگر غرب‌زدگی، مبلغ و مروج اندیشه‌های غربی در کشورهای خود می‌شوند و راه را برای نفوذ استعمار و چپاول ثروت‌های مادی و مسخ فرهنگ‌های سنتی و بومی این کشورها هموار می‌سازند.

بنابراین اسلامی کردن علوم انسانی به‌عنوان مهم‌ترین راهبرد دگرگونی دانشگاه‌ها در دستور کار قرار گرفت و ستاد انقلاب فرهنگی بر مبنای چنین نگرشی کار خود را آغاز کرد. برای

بررسی، ارزیابی و بازنگری مواد درسی رشته‌های مختلف دانشگاهی، کمیته‌های جداگانه‌ای در ستاد، تشکیل و پس از حدود دو سال کار، در سال ۱۳۶۱ با اعلام برنامه‌های جدید آموزشی در رشته‌های مختلف، دانشگاه‌ها بازگشایی شد.

۲،۲. بومی‌سازی علم سیاست

بومی‌سازی معمولاً از راه تلفیق رشته‌های مختلف و با هدف پاسخگویی به نیازهای کاربردی یک جامعه صورت می‌گیرد. درباره بومی شدن علم، دیدگاه‌ها و نظریات مختلفی وجود دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از دیدگاه تفهیمی و پوزیتیویستی. در نگاه پوزیتیویستی، موضوعات انسانی هنگامی به روش علمی مطالعه می‌شوند که نظیر پدیده‌های طبیعی مورد نظر قرار گیرند. در این نگاه جامعه انسانی، مانند هر پدیده تجربی و طبیعی، تحت پوشش احکام عام و جهان‌شمول است. بر همین اساس نتایج علمی حاصل از مطالعه یک جامعه، قابل تعمیم نسبت به دیگر جوامع نیز می‌باشد؛ اما در نگاه تفهیمی، بومی شدن در حوزه علوم انسانی از اهمیتی مضاعف برخوردار است. در دیدگاه تفهیمی، واقعیت‌های اجتماعی، واقعیت‌های معنوی و انسانی هستند که در ظرف فهم و دریافت انسان‌ها و براساس اعتبارات انسانی شکل می‌گیرند. به همین دلیل این واقعیت‌ها هویتی فرهنگی و تاریخی دارند و از یک جامعه به جامعه دیگر و یا حتی از یک مقطع تاریخی تا مقطع دیگر تغییر می‌یابند.

در نگاه پوزیتیویستی، موضوعات انسانی و اجتماعی نظیر دیگر موضوعات طبیعی، موضوعاتی ثابت و منجمد هستند، و زمان و مکان و دیگر امور نسبت به آن موضوعات تأثیر قابل ملاحظه‌ای ندارند، اما در دیدگاه تفهیمی واقعیت‌های اجتماعی و انسانی از نوع اعتبارات و معانی‌ای هستند که با تغییر اعتبارات و معانی انسانی و فرهنگی، همواره می‌توانند در معرض تغییر قرار گیرند. براساس منظر و دیدگاه تفهیمی در باب علم، موضوعات علوم انسانی به دلیل شدت حساسیت و سیال بودن دایمی و تغییراتی که در محیط‌های مختلف پیدا می‌کنند، همواره موضوعاتی منحصر به فرد می‌باشند و احکام آنها اگر هم به لحاظ نظری قابل تعمیم باشند، به دلیل تنوع فراوانی که در موضوعات آنها وجود دارد، به سهولت و سادگی قابل تعمیم نیستند. به همین دلیل دانشمندانی که در این دسته از علوم تحقیق می‌کنند، نمی‌توانند دستاوردهای دیگران را به سرعت درباره شرایط اجتماعی و محیطی خود تعمیم دهند، بلکه آنان باید از شناخت ویژه‌ای نسبت به زادبوم و محیط خود برخوردار باشند. این شناخت ویژه و خاص به دلیل معنادار بودن کنش‌های اجتماعی به مقدار زیادی همدلی و همراهی دانشمند با کنش‌گران



را نیز طلب می‌کند. عالم علوم انسانی برای شناخت واقعیت‌های این علوم نمی‌تواند به‌عنوان یک مشاهده‌گر محض در خارج از ظرف دریافت و بیرون از ذهنیت کنش‌گران به مطالعه بپردازد. او باید پس از دیدن ظواهر عملی، به دنیای درون کنش‌گران راه یافته و به‌منظور و مراد آنها دست‌یابد. ویژگی‌های فوق، ضرورت بومی‌شدن علوم انسانی را به‌لحاظ موضوعات آنها به‌حسب جوامع مختلف در دیدگاه تفهیمی بیش از پیش آشکار می‌سازد؛ زیرا براساس این دیدگاه، هر جامعه به تناسب فرهنگ خود از واقعیت‌های اجتماعی ویژه‌ای برخوردار است که الزاماً با موضوعات دیگر جوامع و یا در دیگر مقاطع تاریخی یکسان نیست و همچنین شناخت این موضوعات جز از طریق همدلی و زیست مشترک با کنش‌گران آن جامعه ممکن و میسر نمی‌باشد. (پارسا، ۱۳۸۲: ۲۵-۲۴)

علوم سیاسی نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست. زمینه بسیاری از نظریات علوم سیاسی که در ادبیات رایج این رشته وجود دارد، جوامع غربی است و برخاسته از تاریخ غرب و حاصل زندگی اجتماعی مغرب‌زمینیان است. بسیاری از تئوریه‌ها قابل تطبیق بر جوامع غیرغربی است و بسیاری دیگر فاقد این ویژگی‌اند. بر پژوهشگران علوم سیاسی [فرض] است که قبل از استفاده از این تئوریه‌ها، به این پرسش اساسی پاسخ دهند که تا چه میزان این تئوری‌ها قابل انطباق با شرایط تاریخی جوامع دیگر از جمله جامعه ایران‌اند. مثلاً نظریه‌های موجود در زمینه قومیت و قومگرایی [در غرب] نمی‌تواند ما را به شناخت پیچیدگی‌های تحولات سیاسی در مناطق قومی ایران قادر سازند. (احمدی، ۱۳۸۷: ۳۲) یا تئوری رئالیسم در روابط بین‌الملل که می‌تواند سیاست خارجی بسیاری از کشورها را توضیح دهد، نمی‌تواند گرایش‌های «چین مرکز جهان» یا «دارالاسلام» را در شکل‌دهی سیاست خارجی چین یا ایران (در برخی از برهه‌های زمانی خاص در این دو کشور) توضیح دهد. واقعیت این است که شرایط ایران، چین یا بسیاری دیگر از کشورها، نیازمند تئوریه‌های ویژه‌ای است که بتواند دربرگیرنده واقعیت اجتماعی و تجربیات تاریخی هر یک از این کشورها و یا مجموعه‌ای از کشورها باشد. شرایط اجتماعی تاریخی و رفتاری ایران و ایرانیان می‌تواند در مورد خاص، تئوریه و با استخراج متغیرهایی درونی، تجزیه و تحلیل شود. (اشتریان، ۱۳۷۹: ۱۱۵)

از اینرو بنیانگذاران دانشگاه امام‌صادق علیه‌السلام تلاش نموده‌اند با هدف پاسخگویی به بخشی از نیازهای جمهوری اسلامی در زمینه‌های اقتصاد، مدیریت، ارتباطات، حقوق و علوم سیاسی، تلفیقی بارشته معارف اسلامی ایجاد نمایند، تا هم پاسخگوی نیازها و مسائل جدید جامعه در این زمینه‌ها باشد و هم از استحاله و به حاشیه کشیده شدن تمدن ایرانی اسلامی و سنن و اعتقادات





جامعه در برخورد با فرهنگ و تمدن غرب جلوگیری نماید.

این اقتضائات نظری تازه، متفکرین مسلمان را بر آن داشت تا برای اسلامی کردن دانش، روش‌شناسی‌های مختلفی را مورد آزمون قرار دهند. جریان سنت‌گرا با رد هرگونه نگرش سیاسی خارج از چارچوب تاریخی و معرفتی اسلام، نظام سیاسی اسلام را به‌عنوان مرجعی قابل استناد در کلیه کنش‌های سیاسی دانستند. جریانات اسلامی مدرن نیز با توسل به چارچوب‌های تفسیری، سعی کردند بازخوانی تازه‌ای از اسلام ارائه کنند. در این میان برخی تحت تأثیر جریانات معرفتی ساختارشکن، سعی کردند نظام سیاسی اسلامی را نیز به‌عنوان یکی از نظام‌های معرفتی در کنار دیگر نظام‌های رقیب معرفی کنند. اما برخی از متفکرین این حوزه با اتخاذ رفتارهایی عملگرایانه تلاش کردند تقریب میان اندیشه سیاسی اسلام و علم غربی را با توسل به روش‌های میان‌رشته‌ای محقق سازند. این جریان خود را مؤلف اندیشه سیاسی نوین نظام جمهوری اسلامی ایران نمی‌دانست بلکه تنها برای خود، محملی برای هم‌نشینی اندیشه‌های غربی در کنار دانش اسلامی قائل بودند. در این مدل، یافتن راهی میانه از بین رشته‌های اسلامی و غربی به‌عنوان یک روش مهم برای ایجاد دانش اسلامی تعقیب می‌شد.

۳.۲. میان‌رشته‌گی، چارچوبی تحلیلی برای بومی‌سازی

میان‌رشته‌گی، از یک منظر، دارای قدمت و سابقه‌ای طولانی است؛ خصلتهای معرفتی این گفتمان مانند وحدانیت، همگرایی، اتحاد، ارتباط، همبستگی، یکپارچگی، کثرت، تفاوت، پیچیدگی و تلفیق، ریشه در اندیشه و تفکرات فرهنگ کهن دارد. از سویی دیگر بسیاری از نویسندگان، میان‌رشته‌گی را معاصر و مقارن نظریه‌های مهم قرن بیستمی مانند نظریه سیستم‌های عمومی، نظریه سیستم‌های پیچیده، نظریه سازنده‌گرایی، و سپس نظریه‌های پساساختارگرایی و پساتجددگرایی و... می‌دانند و معتقدند دهه ۱۹۵۰م را می‌توان سرآغاز اولین جرقه‌ها و تلاش‌های آکادمیک برای ایجاد و گسترش رویکردها و گونه‌های مختلف میان‌رشته‌ای دانست. دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰م که در واقع دوره سیر تکوین و گسترش میان‌رشته‌گی را در برمی‌گیرد، دوره تلفیق «تضادها» نام دارد که نوعی آشتی میان رشته‌های مختلف دانش از قلمروهای مختلف صورت گرفت. در حقیقت، در این دوره بود که الگوهای شناختی جدیدی از تفکر وارد عرصه‌های فکری، اجتماعی و فلسفی شدند اما تنها در دهه ۱۹۹۰م است که گرایش‌های مختلف علوم انسانی و علوم اجتماعی روی به «تلاقی» و «امتزاج» پیدا می‌کنند. در این دوره، رشته‌های مختلف علوم اجتماعی نظیر روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، مدیریت، سیاست،

علوم تربیتی و... با رشته‌ها و حوزه‌های مختلف علوم انسانی نظیر تاریخ، فلسفه، زبان‌شناسی، ادبیات، اخلاق، و الهیات وارد گفتگو شدند که از گفتگوی اینها ساختارها، مفاهیم و حوزه‌های جدید میان‌رشته‌گی شکل گرفت. (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۷: ۱۰۲-۱۲۰)

در ایران نیز میان‌رشته‌گی با پیروزی انقلاب اسلامی، نفی غرب‌زدگی و شرق‌زدگی و تأکید بر فرهنگ استقلالی و لزوم خودکفایی و نیاز به بازبینی محتوای رشته‌های مختلف دانشگاهی به‌ویژه رشته‌های علوم انسانی در جهت بومی‌کردن و متناسب کردن محتوای آنها با شرایط جدید کشور و نظام بین‌الملل به‌وجود آمد. در این زمینه دانشگاه امام‌صادق علیه‌السلام اولین دانشگاه در ایران بود که عملاً در ابتدای تأسیس، به تلفیق رشته‌های تبلیغ (الهیات)، علوم سیاسی و اقتصاد، در معارف اسلامی روی آورد و بدین ترتیب این دانشگاه را باید اولین بنیان‌گذار میان‌رشته‌گی در ایران دانست که با توجه به شرایط حساس ابتدای انقلاب، در جهت پاسخ به نیازهای فزاینده مدیریتی کشور شروع به فعالیت کرد.

تلفیق دو رشته علمی، الزاماتی مشابه با قواعد ترکیب شیمیایی مواد دارد. همانگونه که دو ماده قبل از ترکیب دو ماده معین و جدا از یکدیگرند و پس از فرایند ترکیب، خواص اصلی خود را از دست داده و به ماده ترکیبی دیگری بدل می‌شوند که در عین دارا بودن خواص دو ماده اصلی، خود ماده‌ای جدید است که با دو ماده اول فرق اساسی دارد، رشته تلفیق‌یافته نیز همین ویژگی‌ها را داراست. البته در اینجا باید توجه داشت که میان‌رشته‌گی به معنی گردهمایی و تلفیق مصنوعی و تحمیلی دانش، نظریه‌ها، مفاهیم، تخصصها و روش‌های دو یا چند رشته علمی، و یا جمع‌آوری و التقاط داده‌های مختلف با یکدیگر و یا آمیزش چشم‌اندازهای رشته‌های مختلف به‌منظور دستیابی به یک تلفیق استعاری نیست، بلکه به معنی ایجاد ارتباط و تلفیق هدفمند و روشمند دانش، مفاهیم، مهارتها و روش‌های رشته‌های مرتبط پیرامون مسئله و یا موضوع پیچیده و واقعی است که مستلزم شناخت و فهم جامع و تحلیل درست آن است. از سوی دیگر فعالیتهای میان‌رشته‌ای استقلال آکادمیک و هویت‌های حرفه‌ای رشته‌ها را محترم می‌شمارند و متناسب با موقعیت فعالیت و نوع مسئله و موضوع مورد نظر برای آنها جایگاه، اعتبار و ایفای نقش قائل هستند. (همان، ۲۰)

میان‌رشته‌گی، به‌مثابه بدیل رویکرد سنتی و رشته‌ای در عرصه آموزش، رویکرد توجه به ابعاد مختلف شناختی، مهارتی، ارتباطی و اجتماعی فراگیران است که کشف، فهم و حل مسائل عمومی زندگی در کانون توجه آن قرار دارد. کشف و حل مسائلی که خروجی‌های نظام



فصلنامه علمی-پژوهشی

۶۰

دوره سوم
شماره ۱
زمستان ۱۳۸۹



آموزشی به‌عنوان شهروندان جدید، در سطوح مختلف اجتماعی و اجتماعات شهروندان با آن مواجه هستند. بر مبنای این رویکرد، در واقع، «این مسائل و مشکلات هستند که موضوعیت پیدا می‌کنند نه رشته‌ها و حوزه‌های مختلف دانش؛ در چنین شرایطی است که دانش برای شناخت و حل این مسائل و کاوش درباره آنها طریقت یا نقش‌آفرینی پیدا می‌کند». (همان، ۳۵) به همین علت، میان‌رشته‌ای مؤثر اغلب از شناسایی یک نیاز اجتماعی ناشی می‌شود که دانش‌پژوهان آن را بررسی می‌کنند و درصدد رفع آن برمی‌آیند. نیازهای اجتماعی اغلب تعبیر مختلفی دارند و در نتیجه باعث ایجاد روابط مختلفی میان رشته می‌شوند. (رولاند، ۱۳۸۷: ۳۱)

۳. سه دهه بومی‌سازی علوم سیاسی متناسب با ضرورت‌های نظام جمهوری اسلامی

بومی‌سازی علم سیاست در ایران پس از انقلاب به پشتوانه اصول بنیادین اسلام و متناسب با شرایط تاریخی و نیازهای این دوره زمانی از تاریخ ایران شکل گرفت. بی‌تردید غایت‌ها و واقعیت‌های ایران در این دوره، کیفیت دانش سیاست را در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی رقم زد. از سویی ایرانیان با تکیه بر نوعی آرمان‌گرایی انقلابی در پی تحقق اصول اسلام شیعی بودند. از سوی دیگر واقعیت سیاست در عرصه داخلی و خارجی، انقلابیون را بر آن داشت تا براساس اصول بنیادینی که در حوزه سیاست به آن باور داشتند، واقعیت عینی خود را بسازند. اما ورود به تجربه عملی سیاست در این دوره انقلابیون را بر آن داشت تا دانش سیاست را براساس اصول مورد نظر خود بازسازی کنند.

با این همه کیفیت شکل‌گیری این واقعیت عینی و چگونگی تطبیق با این شرایط عینی، حقیقتی بود که در نگاه نظریه‌پردازان انقلاب اسلامی راهی دراز می‌نمود که باید طی می‌شد. از اینرو، در این دوره شاهد دو دسته تلاش هستیم؛ با آغاز روند اسلامی شدن دانشگاه‌ها شاهد تغییرات گسترده در محتوای کتب و نیز واحدهای درسی رشته علوم سیاسی هستیم. از سوی دیگر برخی از دانشگاه‌ها با تعریف رسالت ویژه برای پیگیری اسلامی کردن دانش، به تدوین چارچوبی برای بومی‌سازی علوم انسانی و به‌طور خاص رشته علوم سیاسی کردند. در این میان دو تجربه دانشگاه امام‌صادق علیه‌السلام و دانشگاه امام‌باقر علیه‌السلام از برجستگی ویژه‌ای برخوردار بودند.

۱.۳. بومی‌سازی علوم سیاسی در ایران

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، یکی از مهم‌ترین وقایع (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و...) قرن بیستم محسوب می‌شود. زمان و مکان این رخداد بزرگ و چگونگی شکل‌گیری و پیروزی آن، محققان



بسیاری را بر آن داشته است تا این پدیده را بررسی کنند. از این روی در مدتی کوتاه، اندیشمندان غربی صدها مقاله، پایان نامه و کتاب در این زمینه تألیف و همایشهای متعددی در اروپا و آمریکا برگزار نمودند. (نوربخش، ۱۳۸۷: ۱۷) این مواضع نشان می‌دهد که در دهه‌های فعلی، کلان‌ترین موضوع علوم سیاسی ایران «انقلاب اسلامی» است؛ زیرا از یکسو تمام موضوعات و مسائل خرد و کلان سیاسی را که در این چند دهه احصاء و جمع‌آوری کنیم به نوعی، علت یا نتیجه انقلاب اسلامی هستند. از سوی دیگر اگر انقلاب اسلامی را یک درجه تعمیم داده و کلیت ببخشیم، به موضوع کلی علم سیاست یعنی قدرت می‌رسیم؛ زیرا چگونگی انتقال قدرت یکی از مجهولات اصلی و اساسی درباره قدرت بوده و انقلاب‌ها نادرترین و پیچیده‌ترین روش‌های انتقال قدرت هستند. بنابراین بحث درباره انقلاب اسلامی یعنی بحث درباره چگونگی انتقال و استقرار قدرت در ایران و به عبارت دیگر بحث درباره یک مصداق کلان از موضوع کلی علم سیاست. به این ترتیب انتخاب انقلاب اسلامی ایران به عنوان موضوع ضمن آنکه برای پژوهشگران ایرانی موضوعیت و اولویت اخص دارد، برای پژوهشگران غیرایرانی نیز اهمیت و موضوعیت خاص دارد؛ چون یک واریسی مصداقی و کلان درباره چگونگی انتقال قدرت در یک کشور مهم و استراتژیک مانند ایران است. (حشمت‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۰۹)

مهم‌ترین نیاز جامعه ما این است که نخبگان، نظریه‌پردازان و دولت‌مردان ما در ابتدا به شناخت عمیق و دقیقی از ریشه‌ها و علل وقوع انقلاب اسلامی دست یابند و درصدد یافتن پاسخی دقیق به این پرسش‌ها باشد که چرا مردم ایران از بین نظام‌های سیاسی موجود، جمهوری اسلامی را برگزیدند؟ حال که شکل حکومت، جمهوری اسلامی است چه چشم‌اندازها و اهدافی برای آن قابل تصور است؟ از چه راهی باید به این اهداف دست یافت؟ دوستان و دشمنانش چه کسانی هستند؟ چگونه می‌شود امنیت مردم و نظام را تأمین کرد؟ سیاست خارجی باید از چه اصولی پیروی کند؟ و صدها پرسش دیگر. مسلماً پاسخی که یک متفکر یا دولت‌مرد پرورش یافته مکتب اسلامی ایرانی به این پرسش‌ها می‌دهد با یک متفکر غربی یا ناسیونالیست و پانایرانیسم بسیار متفاوت است، چه رسد به محققان و اندیشمندان غربی که انگیزه‌شان تنها مطالعات علمی و تحقیقاتی نبوده و دلایل و منافع سیاسی‌شان نیز قطعاً دخیل است. اگر یک عالم سیاسی مسلمان که هم نسبت به تاریخ مملکت خود شناخت دارد و هم نسبت به اسلام و ابعاد مختلف تعلیمات آن دانش و بینش دارد، جواب این پرسش‌ها را ندهد، نتیجه آن خواهد شد که بر سر انقلاب مشروطه آمد؛ یعنی کسانی مثل تقی‌زاده‌ها و کسرویها به

چرایی این پرسش‌ها، جواب خواهند داد و همان بلایی را بر سر انقلاب اسلامی ایران خواهند آورد که بر سر انقلاب مشروطه آوردند. این نمونه‌های تاریخی نشان می‌دهد که چقدر مردم و جامعه ما به نظریه‌پردازان و دولت‌مردانی که چندبعدی باشند، یعنی هم نسبت به علم سیاست و علوم جدید مجهز باشند (متخصص) و هم به اسلام و احکام اسلامی (متعهد)، نیازمند است. به این ترتیب چارچوب ذیل، مفهوم بومی‌سازی را تبیین می‌کند:

نیازهای اجتماعی

وجود علوم مختلف دارای توانمندی‌های متنوع دانش تلفیق‌یافته ← کاربرد در حوزه نیازها

گزینش سطوح مختلف علوم

در این راستا در ابتدای فعالیت دانشگاه‌ها پس از انقلاب اسلامی، کمیته برنامه‌ریزی علوم سیاسی، به سرپرستی دکتر همایون الهی تشکیل گردید و تغییرات وسیعی در برنامه آموزشی رشته علوم سیاسی به وجود آورد. روابط عمومی ستاد، در آستانه بازگشایی دانشگاه‌ها، مشخصات کلی رشته‌های آموزشی گروه‌های علوم انسانی، هنر و کشاورزی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی جمهوری اسلامی ایران را اعلام کرد. در این کتاب، رشته علوم سیاسی چنین تعریف شده است: هدف از دوره کارشناسی رشته علوم سیاسی، آموزش و پژوهش علم سیاست می‌باشد و موضوع علم سیاست، عبارت است از:

مطالعه و تحقیق پیرامون پدیده‌هایی از جمله: نهضت‌های انقلابی و اشکال مختلف دولت و حکومت و رابطه قدرت و مبانی مادی و اخلاقی و اعتقادی هر یک از آنها در زمان‌ها و مکان‌های مختلف و کشف روابط و پدیده‌های سیاسی و علل پیدایش آنها و مطالعه و تحقیق درباره اداره جامعه کشور و روابط بین‌المللی. همچنین درباره هدف از آموزش این علم آمده است:

۱. اعتلای علم سیاست؛

۲. اعتلای ارزش‌های اصیل انسانی و پیدا کردن امکان تفاهم با ملت‌های دیگر براساس

ارزش‌های انسانی مشترک؛

۳. تربیت افراد کارآمد با توانایی علمی که قابلیت تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی اجتماعی

ایران و جهان را داشته باشند و بتوانند در ارگان‌های اجرایی کشور ثمربخش واقع شوند؛

۴. تأمین نیروی انسانی موردنیاز وزارتخانه‌ها و مؤسسات و سازمان‌های عمومی کشور؛

به‌ویژه وزارت امور خارجه، وزارت کشور، وزارت آموزش و پرورش و آموزش عمومی.



بدین ترتیب انقلاب فرهنگی توانست محیط دانشگاه‌ها را از عناصر غرب‌زده و باقیمانده رژیم سابق پاکسازی کرده و به‌دنبال آن با تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی کار اولیه اصلاح و تدوین دروس و واحدهای علوم سیاسی متناسب با نیاز کشور را با همکاری استادان دانشکده علوم سیاسی طبق آموزه‌های امام‌خمينی رحمه‌الله عليه فراهم آورند؛ به قول دکتر فرهنگ رجایی:

«کار مهمی که امام‌خمينی کرده این است که جرأت کرده و بومی فکر کرده است، چون اگر توجه داشته باشید حتی شیخ فضل‌الله و مرحوم طباطبایی و بهبهانی جرأت نکردند مثبت و ایجابی فکر کنند و بگویند چارچوب ما چیست؛ بلکه گفتند: چارچوبی که هست درست نیست؛ گفتند: «مشروطه مشروعه» می‌خواهیم. اما امام چارچوب جدیدی ارائه داد و گفت: چارچوب جامعه‌ای که من می‌خواهم درست کنم، این است. به‌نظر من جالب بودن قضیه در سال ۵۷ این است که ایرانیان جرأت کردند در چارچوب سیستم ملی و سنتی و میراثی خودشان، یک چارچوب ارائه دهند؛ حال ممکن است که این چارچوب ایراد داشته باشد یا اصلاً درست نباشد و احتیاج به زیرو رو کردن داشته باشد و ممکن است آن را تعدیل کنیم، اما حداقل این است که چارچوبی به‌دست ما داده است. چیزی که از سال ۵۷ به بعد جالب است این است که شما می‌خواهید به‌تبع گذشته تئوری بنویسید». (رجایی، ۱۳۸۰: ۳۳۷)

۲.۳. نیازهای نظام جمهوری اسلامی در حوزه سیاست

تولد نظام جمهوری اسلامی در ایران، تجربه تازه‌ای بود که با آغاز خود ضرورت‌های تازه‌ای را پیش روی رهبران وقت ایران قرار داد. این نیازها در ادامه، زمینه‌ساز رفتارهای جدیدی در عرصه عملی سیاست و نیز نظریه‌پردازی‌های تازه‌ای در عرصه دانش سیاسی شد. نتیجه این واقعیت تسلط گفتمان تازه‌ای در ایران شد که متناسب با این نیازها شکل گرفته بود. نیازهای این نظام در حوزه سیاست را می‌توان به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

۱.۲.۳. تربیت مدیران سیاسی متناسب

هنگامی که مفهوم تربیت به‌کار می‌رود، تصویر غالب و مجملی که در اذهان شکل می‌گیرد، این است: «ایجاد تغییرات مطلوب در نسل جدید». مقصود از «تربیت مدیران سیاسی متناسب» نیز تربیت مدیرانی است که بتوانند پاسخگوی نیازهای نسل حال و آینده باشند. در واقع تأسیس مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۲۷۷ درست به همین خاطر صورت گرفت. همانطور که بیان شد، مقامات و دولت‌مردان قاجار به این نتیجه رسیدند که با توجه به تحولات جدیدی که





در سطح جامعه ایران و نظام بین‌الملل در حال وقوع است، دیگر نمی‌توانند با روش سنتی کشورداری، پاسخگوی مسائل و مشکلات جدید باشند، و ضرورت دارد که حداقل در بخش وزارت امور خارجه و دیپلماسی ایران تحولی به‌وجود آید و این وزارتخانه به‌وسیله مدیرانی اداره شود که به‌صورت علمی و تخصصی دارای تربیت و آموزش کلاسیک باشند. آنها به‌علت وجود فشارهای درون‌ساختاری و برون‌ساختاری مجبور شدند مدرسه علوم سیاسی را تأسیس کنند. مدرسه علوم سیاسی با ارائه دروس جدید و داشتن باسوادترین و نام‌آورترین استادان و فضایی عصر، توانست جوانان ایرانی را چه در صدر مشروطه و چه در سالهای بعد، با اصول و مبانی علم حقوق و سیاست و تاریخ سیاسی جهان و ایران آشنا کند و کارنامه مثبتی در راستای علم و دانش آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی مردم ارائه دهد. *مجید تفرشی* در این زمینه می‌نویسد:

«در مجموع، مدرسه عالی سیاسی با ارائه دروسی نو - که فی‌نفسه عاملی برای رشد جوانان گشت - توانست در آشنا شدن جوانان صدر مشروطیت و ادوار بعدی، با مبانی حقوق و سیاست جدید جهان، کارنامه‌ای مثبت داشته باشد. هرچند این مدرسه نتوانست مشکلات اساسی تربیت متخصص ما را رفع کند، ولی لاقلاً موفق شد فاصله‌های فاحش میان متخصصان ایران و جهان را اندکی کاهش دهد. در انقلاب مشروطیت ایران، نقش *مشیرالدوله* و شاگردانش انکارناپذیر است. بعدها نیز معلمان مدرسه اغلب از رجال خوشنام بودند». (از غندی، ۱۳۷۸: ۲۴)

اما این روند با به قدرت رسیدن *رضاشاه* و سپس *محمدرضا شاه* و بازگشت دوباره استبداد به کشور، دور معکوسی به‌خود گرفت و همانگونه که بیان شد، افراد غرب‌زده و فرصت‌طلب که فاقد تخصص و دانش سیاسی بودند و از همه مهم‌تر اکثراً مهره آمریکا یا انگلیس بودند، پستهای حساس مدیریتی کشور را اشغال کردند و به‌جای خدمت به کشور، به چپاول مردم در کنار استعمارگران پرداختند. با پیروزی انقلاب و تأسیس یک حکومت دینی که زمینه‌های نظری اداره امور حکومتی در آن بر پایه ارزش‌های دینی و مذهبی استوار بود و اعمال حکومت تحت تأثیر نگرش الهی انسان قرار گرفت، مدیریت و به‌ویژه مدیریت سیاسی، به‌عنوان یکی از وجوه اداره حکومت و فرایندی که باید تحت تأثیر نگرش تازه و جدید ارزشی حاکم بر کل جامعه قرار داشته باشد، مورد توجه قرار گرفت. از طرف دیگر، تربیت مدیران و دولت‌مردان متناسب نتیجه‌ای بود که *امام خمینی رحمه‌الله علیه* در پی ناکارآمدی و ناتوانی دولت موقت در اداره کشور به آن رسید. حضرت امام *رحمه‌الله علیه* در این زمینه می‌فرمایند:



«پیش از انقلاب من خیال می کردم وقتی انقلاب پیروز شد افراد صالحی هستند که کارها را طبق اسلام عمل کنند... بعد دیدم خیر، اکثر آنها افراد ناصالحی بودند و دیدم حرفی که زده‌ام درست نبوده است. آدم صریحاً اعلام کردم من اشتباه کرده‌ام... امروز می گویم مادام که احکام اسلام پیاده نشده است و افراد صالحی نداشتیم تا طبق اسلام عمل کنند...» (صحیفه امام، ج ۱۸: ۲۴۱)

در این مقطع زمانی حضرت امام رحمه الله علیه به این نتیجه رسیدند که صرف تخصص برای اداره کشور اسلامی کافی نیست، بلکه باید مدیرانی برای نظام تربیت شوند که هم تخصص داشته باشند و هم تعهد؛ هم مسلمان و متعد به ارزش‌های اسلامی باشند و هم وطن دوست و میهن پرست و متخصص؛ تا اتفاقی نظیر دولت موقت دیگر تکرار نشود و انقلاب اسلامی به دست ناهلان گرفتار نشود. از اینرو نیاز به تربیت مدیران سیاسی متعهد و متخصص جزء اولین و اساسی ترین نیازهایی بود که جای خالی آن را امام امت به فراست و روشنی درک فرمودند و آن را به عنوان یکی از اولویت‌های نظام جمهوری اسلامی قرار دادند.

۲.۲.۳. تربیت متفکران و اندیشه‌ورزان متناسب

تجربه جوامع صاحب علم در خلال تاریخ معاصر نشان می دهد که فرایندهای تولید، توزیع و به کارگیری علم برای تولید رفاه، رشد اقتصادی و امنیت ملی، فرایند بسیار پیچیده‌ای است. این فرایندها، به سهولت، اسرار خود را آشکار نمی کنند و به سرعت شناخته نمی شوند. (موسوی، ۱۳۸۷: ۹۶) از اینرو، یکی از مهم ترین خلأهایی که کشورمان با آن روبه‌رو بوده است، کمبود متفکران و اندیشه‌ورزانی است که بتوانند مسئله‌ای فکر کنند، خلاق باشند و گره‌ای از مشکلات بکشایند و باری از دوش مردم و جامعه بردارند. اکثر متفکران موجود هم یا غرب زده بودند و دل در گرو غرب داشتند و پیشرفت و توسعه را در غربی شدن و اطاعت کورکورانه از غرب می دانستند و یا اینکه اسلام را علت‌العلل تمام عقب ماندگی‌های ایران می دانستند و درصدد احیاء ارزش‌های ناب ایران باستان بودند. آنچه در نوشته‌های این متفکران به چشم می خورد، همه نشان از تمایل نویسندگان و روشنفکران به تعریف از ناسیونالیسم ایرانی و تمدن ایرانی و غربی بود؛ مانند: حسن تقی زاده، محمود افشار، میرزا ملکم خان، آخوندزاده و... آنچه در اینجا تولد می یافت، جریان روشن فکری‌ای بود که همه چیز را در ذوب شدن در فرهنگ غرب و بنای تجدد بر ویرانه‌های سنت‌های ایرانی اسلامی می دید.

درست به همین خاطر، امام خمینی رحمه الله علیه بر این اعتقاد بودند که لازمه بروز یک انقلاب عمیق اجتماعی ارزشی، تربیت و پرورش نسلی از مردان و زنان خودآگاه است که



نسبت به وضعیت و جایگاه تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی درکی صحیح داشته باشند. از دیدگاه امام، عامل بهروزی و استقلال یک کشور و مانع گسترش سلطه‌طلبی قدرت‌های بزرگ را می‌بایست در خودیابی و خویشتن‌جویی دانست؛ زیرا «هیچ نحو استقلالی حاصل نمی‌شود، الا اینکه ما خودمان را بشناسیم». امام وابستگی فکری را موجب «از خود بیگانگی» و «غرب‌زدگی» می‌دانست که هر دو ریشه در جهل به استعدادهای فعلی خود و ناآگاهی نسبت به هویت فرهنگی، میراث تاریخی و پشتوانه شخصیت در ریشه تاریخی خویش دارد. (نظری، سازمند، ۱۳۸۶: ۱۱۵-۱۱۶) مضافاً اینکه، متفکران و اندیشه‌ورزان متناسب که به ابعاد مختلف سنت‌ها و علقه‌های مردم و نظام، شناخت دارند، می‌توانند بسیاری از مسائل و مشکلات را پیش از اینکه به وجود آید، شناسایی و حل و فصل نمایند. بدین ترتیب این متفکران تربیت‌شده در دامن تمدن ایرانی اسلامی، از دانش و تخصصی که کسب نموده‌اند، متعهدانه در جهت رفع حوائج و نیازهای جامعه خود استفاده می‌کنند نه در جهت تخریب و خدمت آگاهانه و ناآگاهانه به بیگانگان.

۳.۲.۳. تولید دانش سیاست متناسب

ایران در جهان امروز با نیروی فرهنگی بس عظیمی روبه‌روست، که با اراده فناوری به پیش می‌آید و با شتاب می‌رود. در این مصاف یا باید بی‌اختیار و ناآگاه، تن به موج آینده نهد و عنان از دست بدهد و تقدیر خویش به اراده دیگران بسپارد، چنانکه جوامعی چند چنین کرده‌اند، و یا آنکه هویت و اراده‌های بروز دهد و اندیشه و طرح خود را در راهی که باید، در پیش گیرد و به کار آورد و این دومی نیاز به خودآگاهی، خویش‌شناسی و طرح افکندن بر روی زمینه‌ای دارد که هویت تاریخی این سرزمین را تشکیل می‌دهد. (فرشاد، ۱۳۶۵: ۷) به همین خاطر، در مطالعات توسعه بر این نکته تأکید می‌گردد که الگوی توسعه‌ای کارآمد، موفق و پایدار است که با توجه به شرایط و امکانات بومی طراحی شده باشد و به نوعی، خوداتکایی در آن اصل قرار گیرد. در این خوداتکایی بر ضرورت اتکا بر مدل‌های فکری و اندیشه‌ای داخلی تأکید و شدیداً توصیه می‌شود که با پشتوانه علم و دانش بومی در جهت پیشرفت توسعه ملی تلاش گردد. بدین گونه به علم و دانش بومی به‌عنوان پشتوانه و یا بهتر است گفته شود نیروی هدایتگر و یا موتور محرکه توسعه ملی نگاه می‌شود. دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی پژوهشی به‌عنوان مرجع اصلی تولید علم، فن و فکر، نقش اساسی را در هدایت و مدیریت توسعه ایفا می‌کنند و نه تنها به تصمیم‌گیران و دولت‌مردان راه‌کارها و رهنمودهای لازم را پیشنهاد می‌کنند، بلکه در نقشی چه بسا مهم‌تر، با آموزش و پرورش نیروهای متخصص و زبده در روند توسعه ملی به‌عنوان

یک جزء اساسی، خود را معرفی می‌کنند. (زرگر، ۱۳۸۷: ۱۲)

در این راه، دانش سیاسی می‌تواند برای توسعه کشور مفید و سودمند باشد و با پیکره جامعه و نظام سیاسی ایران ارتباط داشته باشد و متناسب، کاربردی و مولد باشد. علوم سیاسی که این ویژگی‌ها را دارا باشد می‌تواند به نارسایی‌های علمی در حوزه تبیین مشکلات و معضلات سیاسی ایران پایان دهد و با ارائه نظریات سیاسی مناسب، راهگشا باشد و در جهت حل معضلات و مشکلات کشور و پیش‌بینی شرایط خاص سیاسی اجتماعی در جامعه و کارآیی در ارائه مکانیسم‌های بایسته در بازتولید دانش سیاسی و سامان‌دهی سیاسی در امر مدیریت سیاسی کشور به توسعه همه‌جانبه جمهوری اسلامی ایران کمک شایانی کند. (ازغندی، ۱۳۷۸)

۳.۳. دو تجربه موفق از بومی‌سازی دانش سیاست از رهگذر مطالعات میان‌رشته‌ای

با پیروزی انقلاب و تأسیس نظام جمهوری اسلامی که مبتنی بر یگانگی میان دین و سیاست بوده و برخاسته از آموزه‌های دین مبین اسلام است، ناکارایی علم سیاست غربی برای ارائه راه‌کاری درخور و شایسته برای نظام جمهوری اسلامی ایران هرچه بیشتر آشکار شد. در واقع این وضعیت جدید با تحمیل ضرورت‌های تاریخی تازه بر دانش سیاست غربی، مرزهای تنگ این دانش را هرچه بیشتر شفاف کرد.

برای رفع این نقیصه بزرگ و به‌منظور تربیت متخصصان و اندیشمندانی که بتوانند از منظر دین و فرهنگ و سنت‌های دینی و ملی، مسائل سیاسی را مورد تحلیل و ارزیابی علمی قرار دهند، در جمهوری اسلامی ایران اقدامات شایان توجهی صورت گرفته است. تأسیس دو دانشگاه نسبتاً مهم *امام‌صادق علیه‌السلام* و *امام‌باقر علیه‌السلام* نمونه‌ای از این اقدامات بود. ورود دانش‌آموختگان این دو دانشگاه در سال‌های آتی به ساختار نظام و نیز تولید دانش نظری در حوزه سیاست در این دو دانشگاه، گواه بر موفقیت این روند بود. در ادامه مروری بر این دو تجربه خواهیم داشت.

۱،۳،۳. دانشگاه امام‌صادق علیه‌السلام

دانشگاه *امام‌صادق علیه‌السلام* به‌عنوان یک دانشگاه اسلامی غیردولتی در مجموعه آموزش عالی کشور با هدف آموزش و توسعه دانش بشری مبتنی بر غایت‌گرایی آفرینش، آموزه‌های وحیانی و معارف و علوم اسلامی پایه‌گذاری شده و بر این باور است که در تعالیم اسلام و مکتب *امام‌صادق علیه‌السلام* که تبلور ناب آن می‌باشد، ظرفیت و جامعیتی نهفته است که با کشف، تبیین و کاربردی کردن آن، می‌توان در علوم و فنون بشری به‌ویژه علوم انسانی تحولی



عظیم پدید آورد و در پرتو آن، عالمان شایسته و فرهیخته تربیت کرد. (<http://www.isu.ac.ir/>) (Farsi/BRD.htm)

این دانشگاه در طول سه دهه فعالیت خود، توانست گام‌های مؤثری در تولید دانش بومی سیاست بردارد. حضور پر رنگ دانش‌آموختگان این دانشگاه در سطوح متنوع مدیریتی نظام جمهوری اسلامی ایران از موفقیت این دانشگاه در تربیت نیروهای متخصص مورد نیاز نظام حکایت دارد.

۱.۱.۳.۳. رسالت‌های دانشگاه امام صادق علیه السلام

دانشگاه امام صادق علیه السلام نهادی انقلابی و پرورش‌یافته در دامان امامت و روحانیت، جهت تحقق اهداف فرهنگی و نیز ایجاد پیوندی هرچه مستحکم‌تر بین حوزه و دانشگاه است. برای بررسی مبانی فکری و ایده‌تأسیس دانشگاه امام صادق علیه السلام، که نماد و مظهری از یک دانشگاه اسلامی ایرانی است، ما باید از دو بُعد به این مسئله بنگریم. بُعد اول که «کلان و ایجابی» است به تأکیدی که دین مبین اسلام به علم‌آموزی و دانش‌اندوزی در کنار عبادت و قرب الهی دارد، مربوط می‌شود. با این همه در نگاه توحیدی اسلام، علمی مطلوب است که انسان را به خدا نزدیک کند و چنین علمی علم معنوی و آمیخته به تهذیب است. از آنجا که یگانه راه سعادت انسان را انبیاء الهی برای او از جانب پروردگار آورده‌اند لذا ضرورتاً علم به همراه دین می‌تواند انسان را به نقطه مطلوب تعریف‌شده (یعنی همان مقام قرب الهی) برساند. در این همراهی، تهذیب اصل و مقدم است؛ چرا که اگر علم بدون تهذیب کسب شود، موجب مضراتی خواهد شد که جبران‌ناپذیرند. (امام خمینی، صحیفه امام)

بعد دوم، جنبه «خرد و سلبی» است که نتیجه مواجهه جامعه ایران با تمدن غرب بود و باعث مطرح شدن بحث‌های مختلفی از قبیل مشروعیت، نوع حکومت، توسعه، پیشرفت و... شد. در کنار این بحث‌های نظری، بحران‌های تئوریک و عملی نیز در جامعه به وجود آمد و جامعه ما با بحران معنا مواجه شد. به وجود آمدن بحث جدایی دین از جامعه و سیاست، یعنی فردی شدن فرایض دینی و به حاشیه رانده شدن دین از متن گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی، چیزی که نه در جامعه ایران باستان و قبل از اسلام سابقه داشت و نه در جامعه ایران بعد از اسلام، باعث به وجود آمدن بحران‌های عملی در دوره قاجار شد که با جبهه‌گیری علمی و نهایتاً عملی علمای صدر مشروطه به رهبری روحانی مشروعه‌خواه آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری در مقابل جریان ضد مذهبی روشنکران غرب‌زده همراه شد. اما با سقوط سلسله قاجار و با





روی کار آمدن رضاخان که مستقیماً به وسیله استعمارگر پیر انگلستان حمایت می شد، جریان روشنفکری غرب زده و ضد دینی نیز از توان و قدرت زیادی برخوردار گردید.

بخشی از این توان و قدرت، ناشی از حمایت‌های رضاخان بود؛ زیرا در دوره رضاخان تنها تفکراتی مجال بروز و ظهور و فعالیت می یافتند که گرایش‌های روشنفکری ناسیونالیستی و مدرنیستی داشتند. بخشی دیگر ناشی از بازتولید این جریان روشنفکری غرب زده در نهاد تازه تأسیس به نام دانشگاه بود که به دستور رضاخان ایجاد شده بود. با تبعید پهلوی اول و روی کار آمدن پهلوی دوم، این روند تخریبی ابعاد جدیدتری یافت. به هر تقدیر به اینجا رسیدیم که تفکرات رایج در دانشگاه عبارت بودند از: اندیشه‌های مارکسیستی که مبلغ آن حزب توده بود؛ آراء و افکار التقاطی از مذهبی آمیخته با تفاسیر ساینتیستی از دین و تلاش‌های فکری مذهبی انجمن‌های اسلامی دانشجویان که ضعف‌هایی در حوزه عملکرد آنها به چشم می خورد و علت آن را در نداشتن تخصص نسبت به مفاهیم مورد ترویج ایشان و فقدان متفکران ژرف اندیش اسلامی به دلیل شکاف عمیق که میان روحانیت و دانشگاه وجود داشت، خلاصه نمودیم. به این عوامل باید رواج بی بندوباری‌ها، فساد اخلاقی و ترویج اندیشه‌های کفر و لامذهبی را نیز افزود. با افزایش روندهای فوق که باعث تخریب تدریجی تمدن ایرانی اسلامی می شد تعدادی از علما به فکر مقابله با این هجمه همه جانبه افتادند. از اینرو در پی جلسات متعددی که با هم داشتند طرح تأسیس یک دانشگاه اسلامی را تهیه کرده و از مقامات وقت درخواست مجوز تأسیس آن را نمودند که با پاسخ مخالف آنها مواجه شدند. در همین رابطه در خاطرات آیت‌الله مهدوی‌کنی آمده است:

«ما قبل از انقلاب با دوستانی که در انقلاب بودند، مانند: شهید مطهری، شهید باهنر و شهید بهشتی به فکر تأسیس یک دانشگاه اسلامی بودیم. تأسیس چنین دانشگاه اسلامی ضروری به نظر می رسید، اساسنامه آن هم قبل از انقلاب تدوین شده بود، منتها رژیم پهلوی اجازه نمی داد که ما دانشگاه تأسیس کنیم. ما حتی در زندان هم که بودیم اندیشه تشکیل دانشگاه را داشتیم، چون می دیدیم بچه‌هایی که به دانشگاه می روند، از آنجا که محیط اکثر دانشگاه‌ها اسلامی نبود، بسیار از آنها منحرف می شدند؛ لذا فکر می کردیم اگر دانشگاه درست کنیم که اسلامی باشد کار اساسی انجام داده‌ایم.» (خواجeh سروی، ۱۳۸۳: ۳۹۶)

با پیروزی انقلاب اسلامی مهم‌ترین و بزرگترین مانع در برابر تأسیس دانشگاه اسلامی یعنی رژیم پهلوی، از میان رفت و در واقع قدم اول برای عملی کردن ایده دانشگاه اسلامی به صورت قهری با سقوط رژیم فراهم آمد. دومین قدم مهم دیگر برای عملی کردن این ایده زمانی برداشته



شد که امام راحل فرمان و آموزه مشهور خود را در مورد انقلاب فرهنگی صادر و در آن بر لزوم اسلامی کردن دانشگاه‌ها تأکید فرمودند:

«دانشگاه مرکز سعادت، در مقابل شقاوت یک ملت است. از دانشگاه باید سرنوشت یک ملت تعیین شود... دانشگاه غیراسلامی، دانشگاه بد، یک ملت را به عقب می‌زند»؛ (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱: ۱۶)؛ «ترقی یک مملکت به دانشگاه است»؛ (همان، ج ۷: ۸۱)؛ «مقدرات هر کشوری به دست دانشگاه و آنهایی که از دانشگاه بیرون می‌آیند هست؛ بنابراین دانشگاه بهترین و بزرگترین مؤسسه مؤثر است در کشور و بزرگترین مسئولیت‌ها را هم دانشگاه دارد»؛ (همان) «از فرهنگ است که در وزارتخانه‌ها می‌رود؛ از فرهنگ است که در مجلس می‌رود؛ از فرهنگ است که کارمند درست می‌شود»؛ (همان، ج ۱: ۸۶) «دانشگاه است که تربیت نسل آینده و حاضر را می‌کند». (همان، ج ۱۴: ۲۷۸)

از این روی این رهنمون نقطه عطفی بود در تلاش‌های علما و اندیشمندان اسلامی در ایران و دیگر کشورهای اسلامی تا توجه تازه‌ای به مسئله دانشگاه اسلامی و اسلامی کردن دانش داشته باشند. (خواججه سروی، ۱۳۸۷: ۳۱۶) در پاسخ به این فرمان امام رحمه الله علیه که نشئت گرفته از نیاز وافر جامعه به اسلامی کردن دانشگاه‌ها بود، طرح تأسیس دانشگاه اسلامی که در دوران قبل از انقلاب تدوین شده بود، با توجه به نیاز جامعه علمی کشور به مرحله اجرا گذاشته شود. در همین زمینه حضرت آیت الله مهدوی کنی می‌فرمایند:

«دو سه سال بعد از انقلاب، که تا اندازه‌ای بحران‌ها کاسته شد و گرفتاری‌های ما نیز کمتر شد، دوستان به فکر افتادند که این ایده که قبل از انقلاب داشتیم، عملی شود؛ لذا هیئت مؤسس و هیئت امنایی برای جامعه تشکیل شد... کلمه «جامعه الامام الصادق علیه السلام» را توضیح بدهم؛ گرچه «جامعه» در اصطلاح جدید عربی به معنای دانشگاه است و عربها دانشگاه را «جامعه» و دانشکده را «کلیه» مینامند، ولی ما از کلمه جامعه، تنها آن معنای عربی را قصد نداشتیم؛ بلکه معنایی گسترده‌تر از دانشگاه منظور داشتیم؛ یعنی مجموعه‌ای آموزشی، پژوهشی، فرهنگی، تربیتی، تبلیغی و اقتصادی که واحدهای اقتصادی آن به عنوان پشتوانه مالی در جهت تأمین هزینه‌های سنگین دانشگاه و کارهای فرهنگی باشد و مقصود از اقتصادی انتفاعی نیست، بلکه مجموعه‌ای که بتواند برای کارهای علمی و فرهنگی، جذب منافع و درآمد بکند و در واقع جامعه الامام الصادق علیه السلام مجموعه آن بود که در اساسنامه آن، کارهایی نظیر تأسیس رادیو، تلویزیون، اعزام مبلغ به خارج و برنامه‌های گسترده فرهنگی و ترویجی و تبلیغی پیش‌بینی شده بود». (خواججه سروی، ۱۳۸۳: ۳۹۷-۳۹۶)

۲.۱.۳.۳. رشته «معارف اسلامی و علوم سیاسی»

مطابق با آیین‌نامه آموزشی مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، تحصیل در رشته کارشناسی ارشد معارف اسلامی و سیاسی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام به صورت پیوسته و مدت آن حداقل هفت سال، معادل چهارده ترم تحصیلی می‌باشد. طول هر ترم هفده هفته و معادل یک نیمسال تحصیلی است و زمان تدریس هر واحد درس، در یک ترم، حداقل هفده ساعت خواهد بود. بنابراین از نظر کمیت واحدهای درسی و طول مدت تحصیل، به نظر می‌رسد که دوپست و سی واحد درسی در خلال حداقل چهارده ترم تحصیلی حداقل نیاز علمی در جهت تحقق اهداف این دانشگاه است. مسلماً با توجه به اهداف دانشگاه، تعداد دوپست و سی واحد درسی به‌عنوان یک «مجموعه واحد درسی» ملاحظه و به‌صورت یک کل واحد منسجم تدریس می‌شود. به همین دلیل است که تفکیک واحدهای درسی و یا طول مدت تحصیلی به دو دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد با تحقق اهداف این دانشگاه هماهنگ نبوده و بنابراین نظام آموزشی این دوره به‌صورت کارشناسی ارشد پیوسته طراحی گردیده است. طبق برنامه دانشگاه امام صادق علیه‌السلام مصوب ۱۳۷۶/۴/۲۲ وزارت علوم، واحدهایی که در این رشته تدریس می‌شوند، عبارت‌اند از:

۱. دروس عمومی که در این دانشگاه ارائه می‌شود ۵ واحد می‌باشد که شامل فارسی ۳ واحد و تربیت بدنی (۲-۱) مجموعه ۲ واحد است؛
۲. دروس پایه معارف اسلامی: که گذراندن آن برای دانشجویان مقطع کارشناسی الزامی است ۴۶ واحد می‌باشد؛
۳. دروس اصلی معارف اسلامی در مقطع کارشناسی، ۲۵ واحد؛
۴. دروس اصلی علوم سیاسی در مقطع کارشناسی، ۸۲ واحد؛
۵. دروس اختیاری و تخصصی علوم سیاسی مقطع کارشناسی، ۶ واحد؛
۶. دروس الزامی تخصصی علوم سیاسی مقطع کارشناسی ارشد، ۳۱ واحد؛
۷. دروس اختیاری و تخصصی علوم سیاسی در مقطع کارشناسی ارشد، ۸ واحد؛
۸. دروس زبان انگلیسی یا فرانسه، ۱۸ واحد و عربی، ۹ واحد در مقطع کارشناسی می‌باشد. در تعیین دروس رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، چند مؤلفه و هدف مدنظر بوده است: اول اینکه، تحول جدی در عناوین و سرفصل‌های دروس در راستای کاربردی و بومی‌سازی آن متناسب با شرایط و نیازهای جامعه ایران صورت گرفته





است تا هنگامی که این دانشجویان فارغ‌التحصیل شدند، بتوانند علم سیاسی مبتنی بر فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی و متناسب با نیازهای علمی و عملی کشور در دو عرصه داخلی (متناسب با نیازهای داخلی) و خارجی (متناسب با نیازهای کشورهای اسلامی و به‌طور کلی جهان اسلام) تولید و ارائه کنند؛ دوم اینکه، تمرکز دروس و برنامه‌های آموزشی سیاسی و تخصصی دانشگاه/امام صادق علیه‌السلام بر روی سه سطح: ۱. تحولات بین‌المللی (قدرت‌های بزرگ)، ۲. مطالعات منطقه‌ای (عمدتاً خاورمیانه) و ۳. داخلی (سیاست و حکومت در ایران معاصر) یعنی مسائل عصر حاضر که عیناً کشور ما با آن درگیر است و به‌قول معروف مسائل مبتلابه حال حاضر ماست، متمرکز است، که این خود باعث به‌روز شدن و کارآمد شدن هرچه بیشتر دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه/امام صادق علیه‌السلام می‌شود؛ سوم اینکه، براساس سیستم آموزشی دانشگاه/امام صادق علیه‌السلام، دانشجویان، زبان عربی و یکی از دو زبان انگلیسی یا فرانسه را در حد مکالمه و نگارش فرامی‌گیرند. یادگیری این دو زبان باعث می‌شود که دانشجویان این دانشگاه بتوانند خود، مستقیماً با متون روز دنیا که عموماً به این سه زبان (به‌ویژه در رشته علوم سیاسی) می‌باشد، ارتباط برقرار کرده و از ترجمه‌های دست‌چندم که معلوم نیست مطابق با متن اصلی است یا نه، بی‌نیاز باشند.

در سال‌های اخیر، استادان و اعضاء هیئت علمی دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی به فکر بازبینی و بازنگری تازه‌ای مطابق نیازهایی که به‌واسطه تغییر و تحولات جدید به‌وجود آمده بود، افتادند. این بازنگری، چند بعد را شامل می‌شود: اول، بازنگری در واحدها، حذف و تغییر تعدادی از واحدهای درسی به‌علت قدیمی بودن و به‌روز نبودن و همچنین تطبیق هرچه بیشتر آنها با شرایط بومی و نیازهای کشور؛ از اینرو تعدادی از واحدها حذف و به‌جای آنها واحدهای جدیدی جایگزین شد؛ دوم، بازنگری و تغییر در محتوا و سرفصل‌های بعضی از دروس (مثلاً سیاست و حکومت در جمهوری اسلامی ایران و سیره سیاسی معصومین از جمله واحدهایی هستند که طراحی شده‌اند). به‌منظور به‌روز و کارآمد شدن هرچه بیشتر آنها، ایجاد گرایش‌های جدید که عبارت‌اند از: جامعه‌شناسی سیاسی، اندیشه‌های سیاسی در اسلام، مطالعات سیاسی جهان اسلام، مطالعات ایران و روابط بین‌الملل. بدین صورت که دانشجویان در مقطع کارشناسی (از سال سوم) برحسب علاقه و توانایی‌هایشان به‌سمت یکی از گرایش‌ها جذب خواهند شد. اصولاً بعضی گرایش‌های مزبور یک ابتکار جدید است، به‌عنوان مثال: رشته «مطالعات جهان اسلام» تا جایی که شواهد و مدارک نشان می‌دهد در سطح جهان و ایران در هیچ دانشگاهی



تدریس نمی‌شود و برای اولین بار است که دانشگاه امام صادق علیه السلام این رشته را طراحی و برنامه‌ریزی کرده است. به علاوه دانشکده، به صورت مستقل رشته کارشناسی ارشد ناپیوسته مطالعات سیاسی جهان اسلام را هم پیشنهاد داده است. (مصاحبه با دکتر درخشه، رئیس دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۷/۱۰/۱۲)

علاوه بر این، تغییر مهم دیگری که در دانشگاه امام صادق علیه السلام به وقوع پیوسته، عبارت است از تغییر در کل برنامه‌ها و اولویت‌بندی‌های دانشگاه؛ یعنی به جای تأکید صرف بر بخش آموزش، بر دو بعد آموزش و پژوهش توأمان و همزمان در کنار یکدیگر توجه و دقت شده است. در دو دهه اول به لحاظ ساختاری و شرایط اولیه تأسیس دانشگاه امام صادق علیه السلام، خودبه‌خود دانشگاه نمی‌توانست به سمت پژوهش و تحقیق روی بیاورد اما با سپری شدن دوران اولیه و به بار نشستن دانشجویان ورودیهای اول و فارغ‌التحصیلی تدریجی آنها از سال ۱۳۷۷ به بعد، نگاه پژوهش محوری در دانشگاه فعال شده است.

۳.۱.۳.۳. کیفیت اجرایی رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی

نحوه آموزش در دانشگاه از عرف و رسم خاصی پیروی می‌کند که طی سال و برحسب تجربه تعلیم و تعلم در این دانشگاه شکل گرفته است؛ بدین نحو که، از آنجا که دانشجویان در این دانشگاه یک دوران ۷ ساله پیوسته را طی می‌کنند و سیستم آموزشی دانشگاه، پیوسته و متمرکز است (کارشناسی و کارشناسی ارشد پیوسته)، در دو سال اول تحصیل، دروس و واحدهای معارف اسلامی و زبانهای عربی، انگلیسی و فرانسه به دانشجویان ارائه می‌شود، فراگیری قواعد زبان عرب، اصول فقه و آشنایی با فقه از اقدامات مهمی است که در دو سال نخست صورت می‌گیرد. این اقدام، به دانشجوی، ظرفیت لازم را برای مراجعه به متون اصلی و مرجع دینی در مراحل بعدی می‌دهد. (افتخاری، ۱۳۸۷: ۳۸) از سال سوم به بعد بر تعداد واحدهای تخصصی علوم سیاسی اضافه می‌شود و دانشجویان تا سال چهارم حدود ۱۸۰ واحد این دروس را می‌گذرانند. بعد از گذراندن این ۱۸۰ واحد، دانشجویان، دانش آموخته و کارشناس علوم سیاسی می‌شوند (لیسانس) و برای ورود به دوره کارشناسی ارشد باید معدل حداقل ۱۵ را کسب کنند و اگر معدل آنها به این حداقل نرسید باید در آزمون جامعه‌ای شرکت کنند که بعد از کسب نمره قبولی، مجوز ورود به دوران کارشناسی ارشد را دریافت می‌نمایند.

هدف اصلی برنامه‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاه، تربیت مجتهدانی است که هم در حوزه علوم و معارف اسلامی و هم در حوزه علوم سیاسی صاحب نظر باشند. اجتهاد در لغت



به معنای کوشش است و در اصطلاح می‌توان آن را نیروی علمی پایدار در انسان قلمداد کرد که به فرد امکان می‌دهد تا از طریق ارجاع فروع به اصول، به احکام شرعی دست یابد. گذشته از تعاریف مختلفی که از اجتهاد شده است، آنچه با تأمل در سیر تحول تاریخی اجتهاد می‌توان به آن دست یافت، این است که اجتهاد، ابزاری کارآمد و معتبر برای رسیدن به احکام مسائل است. این توانمندی در صورت داشتن پاره‌ای از آگاهی‌های خاص اعتبار می‌یابد که از آن جمله می‌توان به علوم ادبی (لغت، صرف و نحو)، علوم معقول (اصول، کلام، منطق) و علوم منقول (تفسیر، احادیث، رجال) در کنار علوم متعارف اشاره کرد. با توجه به رویکرد پژوهشی حاضر، می‌توان ادعا کرد نیل به مقام «اجتهاد» با روح حاکم بر برنامه پژوهشی دانشگاه امام‌صادق علیه‌السلام منطبق است. بدین صورت که، اگر دانشجویان از طریق مراحل آموزشی پژوهشی قبل (که در بالا به تفسیر ذکر شد) بتوانند در حوزه مطالعاتی بین‌رشته‌ای خود به سطحی از اجتهاد نایل شوند، در آن صورت اهداف پژوهشی دانشگاه محقق شده است. (همان، ۴۳)

از آنجا که رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی در دانشگاه امام‌صادق علیه‌السلام تلفیقی از دو گرایش معارف و علوم سیاسی است، بنابراین دو گروه از اعضای هیئت علمی به همراه استادان گروه زبانهای خارجه در دانشگاه مشغول تعلیم و تعلم در دانشگاه هستند. گروه معارف شامل ۷ استاد می‌باشد که جزء هیئت علمی دانشگاه می‌باشند و همگی دارای مدرک دکترا یا دانشجوی دکتری هستند. آنها در تدریس از شیوه مرسوم دانشگاهی یعنی روش کلاسیک استفاده می‌کنند، البته با توجه به اینکه این دروس در واقع دروس حوزوی هستند و دانشجویانی که این دروس را می‌گذرانند بعد از اتمام تحصیل می‌توانند طی امتحان شفاهی در حضور حضرت آیت‌الله مهدوی‌کنی (که متولی حوزه علمیه مروی هم هستند)، به درجه سطح ۱ حوزوی دست یابند. از این روی سعی می‌شود تا حدود زیادی از این شیوه حوزوی یعنی بحث و مباحثه در تدریس این دروس استفاده شود. استادان گروه علوم سیاسی دانشگاه نیز عمدتاً از کسانی هستند که در حوزه تلفیقی دارای مدرک و آگاهی هستند یا اینکه سابقه طولانی همکاری با دانشگاه را دارند.

یکی از وجوه اساسی بومی‌کردن علوم سیاسی در ایران، رویکردی بومی به پرسش‌ها و موضوعاتی است که در علوم سیاسی بایستی به آن پرداخت. برای بومی‌شدن علوم سیاسی بایستی به موضوعات، نیازها و پرسش‌های ویژه‌ای - که از بستر تاریخی و اجتماعی ایران به صورتی طبیعی و نه تصنعی رشد و نمو یافته‌اند - توجه کرد. زمینه اجتماعی موضوعات



مطروحه در علوم سیاسی به‌ویژه آن دسته از موضوعات و پرسش‌هایی که از دل مبارزات سیاسی اجتماعی گروه‌ها، طبقات و اقشار مختلف جامعه ایران سر برآورده باشند، مهم‌ترین جنبه‌های بومی‌کردن علوم سیاسی در ایران را تشکیل می‌دهند. اگر خاستگاه موضوعاتی که علوم سیاسی ایران به آن می‌پردازند، جامعه ایران و مبارزات آشکار و پنهان سیاسی درون آن نباشد، بی‌تردید به زایندهای تبدیل خواهد شد که در حاشیه عرصه سیاست قرار خواهد گرفت و اگر هم در متن مباحث سیاسی قرار گیرد، حاصلی جز بحران نخواهد داشت.

از اینرو یکی از گام‌های اساسی برای بومی‌کردن علوم سیاسی در ایران، شناخت مسائل و مشکلات جامعه ماست. بومی‌کردن علوم سیاسی ایران از بحث راجع به مشکلات و مسائل جامعه که در حیطه علم سیاست قرار گیرند، آغاز می‌شوند. تجزیه و تحلیل مسائل و مشکلات و شناخت آنها و سپس ارزیابی راه‌حل‌های ممکن و تبعات هر یک از آنها بایستی چارچوب پژوهش بومی ما را تشکیل دهد. (اشتریان، ۱۳۷۹: ۱۱۷-۱۱۶) به همین خاطر مهم‌ترین معیار و محک ما برای ارزیابی آثار دانش‌آموختگان دانشگاه *امام‌صادق علیه‌السلام* به دو دسته یا حوزه ایران (شامل بسیاری از مسائل از جمله سیاست خارجی و داخلی، مسائل توسعه، قومیت‌ها، امنیت، اقتصاد و...) و اسلام (شامل فلسطین و مسائل اعراب و اسرائیل، مسائل جهان اسلام، ام‌القری، جهان سوم، شیعه و سنی و...) می‌باشند. این معیار و محک به ما کمک می‌کند که از نظر کمی (نه کیفی) بتوانیم در محدوده زمانی و موضوعات مشخص به ارزیابی این آثار تولیدی بپردازیم.

۲.۳.۳. دانشگاه باقرالعلوم علیه‌السلام

در شرایطی که دانشگاه *امام‌صادق علیه‌السلام* تلاش دارد تا دانشجویان را با معارف اسلامی آشنا کند، دانشگاه *باقرالعلوم علیه‌السلام* هدف خود را ورود دانش‌های جدید به عرصه حوزه تعیین کرده است. در پی رهنمودهای حضرت *امام‌خمينی رحمه‌الله عليه* در سال ۱۳۶۳، این دانشگاه با هدف ارتقاء آگاهی‌های سیاسی طلاب در زمینه‌های جهان اسلام، ایران و روابط بین‌الملل شروع به کار نمود. به دنبال درک و پذیرش ضرورت تربیت محقق سیاسی، واحد فوق، اقدام به برگزاری دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت عمومی و تخصصی نمود و با انجام بررسی‌های کارشناسی و اخذ نظرات استادان حوزه و دانشگاه، در سال ۱۳۶۴ مؤسسه آموزش عالی *باقرالعلوم علیه‌السلام* ثبت شد. (www.bou.ac.ir)

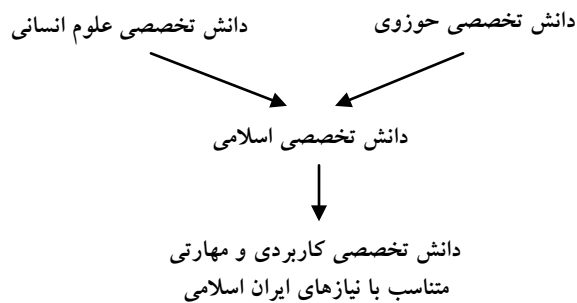
سال ۱۳۶۶ با تلاش دلسوزانه مسئولان مؤسسه، دوره‌های آموزش سیاسی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم به‌نحو منسجم‌تری شروع شد. این اقدام عملی و مؤثر با استقبال فراوان طلاب و



فضای حوزه علمی قم مواجه گردید. شرط اساسی پذیرش از همان ابتدا، اشتغال به دروس حوزوی و داشتن دیپلم متوسطه بود، براساس واحدهای رسمی مصوب وزارت فرهنگ و آموزش عالی و توسط استادان مجرب و اعضای هیئت علمی مدعو از حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های معتبر، آغاز شد. نظر به ضرورت گسترش فعالیتهای آموزشی علوم انسانی اسلامی و توسعه کمی و کیفی تربیت طلاب فاضل در عرصه‌های مختلف علمی دینی، در سال ۱۳۸۴ طرح اولیه تبدیل مؤسسه به دانشگاه تدوین گردید و در نهایت شورای گسترش آموزش عالی با ارتقاء مؤسسه به دانشگاه باقرالعلوم علیه‌السلام موافقت نمود.

فلسفه وجودی این دانشگاه در تولید دانش عملی و علمی مورد نیاز در عرصه معرفت دینی تعریف شده است. از اینرو، چهار سطح معین برای فلسفه وجودی این دانشگاه تعریف گردید:

۱. ایجاد زمینه ارتقاء تبلیغ دینی؛
 ۲. ایجاد زمینه ارتقاء پژوهش دینی؛
 ۳. بسط و تولید دانش و معرفت دینی؛
 ۴. ایجاد بستر مناسب برای بازسازی علوم انسانی با مبانی اسلامی برای رفع نیازهای فرهنگی و دینی جامعه و تحکیم مبانی انقلاب اسلامی. (www.bou.ac.ir)
- سیاستگذاران این دانشگاه توجه خود را معطوف ارتقاء فرهنگ و دانش اسلامی انسانی کرده‌اند. از اینرو با تمرکز بر علوم انسانی و اجتماعی سعی دارند نیروی انسانی متخصص و نخبگان مورد نیاز در عرصه علمی و فرهنگی را در میان طلاب حوزه‌های علمیه پرورش دهند. آنها بر این باورند که امکانات و ظرفیتهای عظیمی در حوزه‌های علمیه کشور وجود دارند که می‌توانند همانند گذشته، چرخ اعتلاء علمی و تمدنی ایران را رقم بزنند و به تولید دانش و توسعه نواندیشی دینی در عرصه‌های مختلف علوم اسلامی و انسانی در دوره معاصر کمک نمایند. تولید دانش در این دانشگاه در سه مرحله زیر مورد هدف است:



این دانشگاه در قالب گروه علوم سیاسی با هدف مطالعه، تحقیق و کشف روابط و علل پدیده‌های سیاسی، براساس نظام معرفتی اسلامی، چارچوب نظری بالا را برای تولید دانش بنیادین و عملی پیگیری می‌کند. در این گروه یافتن راه‌کاری برقراری ارتباط و تعامل منطقی میان فرهنگ دینی با واقعیت‌های زندگی سیاسی، تربیت افراد متعهد و متخصص و تأمین نیروی انسانی موردنیاز نظام اسلامی در زمینه دانش سیاسی اسلام، اهداف اصلی تعریف شده است. هم‌اکنون این گروه در مقاطع تحصیلی کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا، متخصصین علوم سیاسی را تربیت می‌کند.

این دانشگاه با وجود اینکه از قدمت و ابعاد کوچکتری در مقایسه با دانشگاه امام‌صادق علیه‌السلام برخوردار است، اما توانسته است به‌خوبی در روزآمدی، بهینه‌سازی و کارآمدسازی روش‌های سنتی آموزش دینی ایفای نقش نماید. از سویی با توسل به روش آموزش هم‌زمان علوم غیربومی و علوم اسلامی به طلاب، توانسته است دغدغه بومی‌سازی اندیشه‌ها و روش‌های جدید و نوظهور را در میان طلاب پاسخ مناسبی بدهد.



نتیجه‌گیری

علوم انسانی و اجتماعی در سنت کلاسیک اسلامی ایرانی ما دارای سابقه دیرینه‌ای است. در همین حال اما فترت بزرگی که در توسعه متنوع این علوم در سده‌های میانی تاریخ این مرز و بوم رخ داد، موجب شد که توسعه این علوم تا دوره معاصر به تعویق بیفتد. اما توجه دوباره ایرانیان به علوم انسانی و اجتماعی در شرایطی رخ داد که از اواخر دوره قاجار، متفکران ایرانی در یکبرزخ بزرگ قرار گرفته بودند. دو سوی اینبرزخ فراگیر، میراث معرفتی سنتی و علوم نوین غیربومی قرار داشت.

در اینبرزخ، جریان روشنفکری با دست شستن از معارف بومی، توسعه علوم اجتماعی و انسانی را در توجه به کانون تولید دانش، یعنی آکادمی‌های غربی جستجو کردند. این روند تا جایی ادامه پیدا کرد که صدای اعتراض بسیاری از متفکران بلند شد. این نگرش افراطی با پاسخ‌های تندروانه‌ای برای احیای عصر طلایی حکمت اسلامی از طریق نفی هرگونه توجه به علوم نوین مواجه شد. در اینبرزخ بی‌تکلیفی، جریان روشنفکری رهبران فکری انقلاب اسلامی با تفکری جدید پا به عرصه گذاردند و انقلاب اسلامی با آرمان بنیان نهادن دانش بر اصول و بنیادهای ارزشی شکل گرفت و بومی‌سازی علوم اسلامی و اسلامی‌سازی معرفت به‌عنوان پروژه معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی ایران پس از انقلاب پیگیری شد.



در طول سه دهه نهضت بومی سازی علوم انسانی، علوم سیاسی بیش از هر عرصه دیگری با تولید دانش اسلامی غنی شده است. این واقعیت دلایل چندی داشت که مهم ترین دلیل آن این بود که امام خمینی رحمه الله علیه با احیاء اصل ولایت فقیه، فضای تازه ای را در تولید دانش سیاسی در ایران گشود و به دنبال آن اندیشه سیاسی در ایران توانست بیش از دیگر حوزه های علوم اسلامی بر اساس اقتضانات بومی اسلامی رشد و توسعه یابد.

اقتضانات و شرایط تازه انقلاب اسلامی ایران موجب شد تا روند بومی سازی به روش های گوناگونی پیگیری شود. یکی از روندهای غالب برای بومی سازی علوم انسانی در کشور با طرح موضوعات میان رشته ای بود. نگرش میان رشته ای برای تولید دانش در مرزهای دانش های اسلامی و غیراسلامی، موجب شد تا نسلی از متخصصان مسلمان آشنا به مباحث نو در رشته های مختلف شکل بگیرد. با حرکت به سوی مطالعه میان رشته ای، زمینه های رشد علوم اسلامی با توجه به مبانی اسلامی شکل گرفت.

در این میان دانشگاه ها یا مؤسساتی برای توسعه دانش های میان رشته ای بسط یافتند. دو تجربه نسبتاً موفق این دانشگاه ها دانشگاه باقر العلوم علیه السلام و دانشگاه امام صادق علیه السلام هستند. در دانشگاه امام صادق علیه السلام، هدف اصلی، آشنا کردن دانشجویان با علوم اسلامی بود؛ در حالیکه دانشگاه باقر العلوم علیه السلام با هدف آشنایی طلاب با علوم مدرن شکل گرفت. این دو دانشگاه با اتخاذ روش میان رشته ای در آموزش و پژوهش های رشته علوم سیاسی توانستند نسلی از دانش آموختگان و محققانی را پرورش دهند که در دو حوزه عمل سیاسی و نیز بسط مطالعات سیاسی اسلام، گام های مؤثری را بردارند. دانش آموخته های این دانشگاه ها از سویی با تولید دانش در حوزه علوم سیاسی اسلام، توانسته اند سطح پرسش های مطرح در حوزه سیاست اسلامی را از تنوع و عمق بیشتری برخوردار سازند و از سوی دیگر با پرورش متخصصان آشنا به دانش سیاسی اسلام، نسل تازه ای از نخبگان سیاسی را در نظام جمهوری اسلامی شکل دهند.

موفقیت این دو دانشگاه می تواند الگویی برای بومی سازی علوم در رشته های دیگر باشد. به نظر می رسد تجربه نسبتاً موفق الگوی رشته های میان رشته ای در این دو دانشگاه می تواند به عنوان گامی اولیه برای اسلامی شدن دانشگاه های کشور و نیز تولید دانش در حوزه علوم اسلامی به عنوان ابزار کارآمدی مدنظر قرار گیرد.

منابع

آدمی ابرقویی، علی، علم اسلامی و دانشگاه اسلامی از نگاه امام رحمه الله علیه و رهبری، در *مقدمه‌ای بر دانشگاه تمدن‌ساز اسلامی بایسته‌های نظری*، تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۷.

احمدی، حمید، قوم و قوم‌نگرایی در ایران، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸

ازغندی، علیرضا، علم سیاست در ایران، تهران: انتشارات باز، ۱۳۷۸.

اسکندری، محمدحسین، «نگاهی به مفهوم سیاست»، فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۱، ۱۳۸۰
اشتریان، کیومرث، «بومی کردن علوم سیاسی در ایران»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۷،

۱۳۷۹

افتخاری، اصغر، ارزش و پژوهش؛ مبادی معرفتی و روش تحقق دانشگاه اسلامی، در *ارزش و دانش؛ مقدمه‌ای بر دانشگاه اسلامی*، تألیف اصغر افتخاری و همکاران، ناشر: دانشگاه امام صادق و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۷.

پارسانیا، حمید، «بومی شدن علم»، ماهنامه پیام حوزه، شماره ۳۷، ۱۳۸۲.

پزشکی، محمد، «چیستی فلسفه سیاسی اسلامی»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۷، ۱۳۸۱.

حشمت‌زاده، محمدباقر، «ایران و علم سیاست: تحول انقلابی، توسعه سیاسی»، فصلنامه قیاسات، شماره ۲۰، ۱۳۸۰.

خمینی، روح‌الله، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۶۱.

خواججه‌سروی، غلامرضا، *خاطرات آیت‌الله مهدوی‌کنی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.

خواججه‌سروی، غلامرضا، «دانشگاه اسلامی به‌مثابه راهبرد جمهوری اسلامی ایران»، در: *ارزش و دانش؛ مقدمه‌ای بر دانشگاه اسلامی*، تألیف: اصغر افتخاری و همکاران، ناشر: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام و پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۷.

خواججه‌سروی، غلامرضا، «تمدن الهی؛ در جستجوی نظریه‌های تمدنی در اندیشه امام خمینی رحمه الله علیه»، در: *مقدمه‌ای بر دانشگاه تمدن‌ساز اسلامی بایسته‌های نظری*، تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۷.

خورسندی‌طاسکوه، علی، *گفت‌وگو میان رشته‌های دانش*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.

رنجبر، مقصود، «بحران علم سیاست در ایران»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۹، ۱۳۸۳.

روانبخش، حمید، «اصول اخلاقی در تدریس دانشگاه»، فصلنامه دانشگاه اسلامی، سال نهم، شماره ۲۵، ۱۳۸۴.

رجایی، فرهنگ، «روش‌شناسی در اندیشه سیاسی اسلام»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۶، ۱۳۸۰.



فصلنامه علمی-پژوهشی

۸۰

دوره سوم
شماره ۱
زمستان ۱۳۸۹



رولاند، اس، «میان‌رشته‌ای»، ترجمه مجید کرمی، در: *مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای*، تدوین و ترجمه سیدمحسن علوی‌پور و همکاران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷. زرگر، افشین، «زنان، دانشگاه و توسعه ملی»، ماهنامه فرهنگی و اجتماعی *دانشجو*، سال اول، شماره ۱، ۱۳۸۷.

موسوی، آرش، «توسعه تاریخی و مبانی معرفت‌شناختی روانشناختی علم»، فصلنامه *حوزه و دانشگاه*، شماره تابستان، ۱۳۸۷.

فرشاد، مهدی، *تاریخ علم در ایران*، جلد اول، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵. مصفا، نسرین، *سیری در تحولات آموزشی و پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل نقش عوامل تأثیرگذار سطح کلان*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۵.

مطهری، مرتضی، *پیرامون جمهوری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۶. مگداف، هاری و تام کمب، *امپریالیسم*، ترجمه هوشنگ مقتدر، تهران: کویر، چاپ سوم، ۱۳۷۶. نظری، علیاشرف و سازمند، بهاره، *گفتمان هویت و انقلاب اسلامی ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.

نوریخس، یونس، *کالبدشکافی انقلاب اسلامی ایران*، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۷. نوری، محمد، «جایگاه مباحث سیاسی در طبقه‌بندی علوم اسلامی»، فصلنامه *حکومت اسلامی*، شماره ۱، ۱۳۷۹.

<http://www.isu.ac.ir>.

<http://www.msrt.ir/default.aspx>.

<http://lib.isu.ac.ir/History.html>.

<http://lib.isu.ac.ir>.